

## فرهنگ گونه تاریخی از مصطلحات و تعبیرهای فنی صناعت نوشتاری عربی

ابراهیم شبّوح

ترجمه و توضیح: سید عبدالله انوار\*

آنچه در بعد از این مقدمه ملاحظه می‌فرمایید ترجمه مقالتهی است که ابراهیم شبّوح به صورت فرهنگ لغت گونه‌ای از واژه‌های عربی مربوط به کتاب‌نویسی و کتاب‌پردازی و آلات و ادوات صحافی و نوشتاری فراهم آورده است و چنانکه خود او می‌گوید این واژه‌ها مستخرج از نصوص و نوشته‌هایی است که این واژه‌ها در آنها آمده‌اند، اما نصوص مستند او و آمده در این مقاله، چنانکه ملاحظه می‌شود گاه به تعریف آلات و ادواتی پرداخته که این واژه‌ها نام آنهاست و شبّوح هم همان تعریف را ذکر کرده است و گاه واژه مستخرج بدون تعریف در نص بوده و شبّوح خود تعریفی بر آن آورده و بالاخره واژه‌هایی آمده است که فقط واژه ذکر شده بدون هیچ تعریفی. از آنجا که اکثر این واژه‌ها اسم آلت‌هایی به زبان عربی است شایسته است که در این جا به این مطلب اشاره شود که زبان عرب با قواعدی که در دست دارد به آسانی می‌تواند برای آلتی که با آنها فعلی انجام می‌شود اسم بسازد و به کار برد، بدین صورت که اگر بخواهد از فعل ثلاثی مجرد اسمی برای آلتی بسازد از سه صیغه استفاده می‌کند (البته با رعایت قواعد اعلال و ادغام) و اگر بخواهد از غیر ثلاثی اسم آلتی وضع نماید از اسم مفعول آن فعل غیر ثلاثی استفاده می‌کند و به راحتی زبان خود را با آن اسم مستغنی می‌گرداند، ولی در ترجمه فارسی این اسم آلت‌ها چنین امکان صیغه‌سازی نیست و باید مترجم اسم جامد مصطلحی درین زبان پیدا کند و به جای آن اسم عربی بنشانند و اگر چنین واژه‌ای نیافت خود با اخذ آلت لحاظی واژه‌ای جعل و وضع نماید و در برابر آن واژه قرار دهد و این آلت لحاظ گاه فعلی است که این آلت انجام می‌دهد و گاه مقصد و مقصودی است که ازین آلت منظور است و امثال آن و البته با رعایت اصول فصاحت از قبیل کراهت در سماع نداشتن و یا معقد نبودن و یا واجد تنافر حروف نبودن و غرابت استعمال نداشتن و سایر مطالب دیگر و بدبختانه با رعایت همه این مراتب اغلب واژه‌های وضع شده بدون دلیل مورد نقد و ایراد خارج نشینان گود که حتی در پاره‌ای موارد قادر نیستند مقصود خود را با زبان مادری خود بگویند قرار می‌گیرد به صرف «خالف تعرف» که در اینجا طبق قول مولانا باید گفت: «آن خداوندان که ره پیموده‌اند...».

درین مقالت شبّوح علاوه بر آوردن واژه‌هایی که راجع به اسم است اعمال چندی که راجع به نوشتاری و کتاب‌پردازی و صحافی است ذکر کرده که در پاره‌ای از آنها واژه آن عمل آمده است، بدون توصیف عمل و در پاره‌ای دیگر عمل ذکر شده منتها در نهایت ایجاز موهم اجمال و ابهام. با توجه به این مراتب نهایت استفرغ و وسع به عمل آمد که در مورد واژه‌ها لغات موجود در زبان فارسی و حتی غیر مستعمل و مهجور در

✓ مشخصات اصل مقاله چنین است:

«نحو معجم تاریخی لمصطلح و نصوص فنون صناعة المخطوط العربی، صيانة و حفظ المخطوطات الاسلامیة: أعمال المؤتمیر الثالث لمؤسسة الفرقان للتراث الاسلامی، ص ۱۸ - ۱۹، نوفمبر ۱۹۹۵م، جمادی الثانیة ۱۴۱۶ هـ، لندن، مؤسسة الفرقان للتراث الاسلامی، ۱۹۹۸م، ۱۴۱۷ هـ، ص ۳۴۱ - ۳۹۳».

\* نسخه‌شناس و فهرست‌نگار کتابخانه ملی ایران (۱۳۴۱ - ۱۳۵۸).



برابر واژه عربی گذارده شود و در مورد لغات و اسامی که نظیر در زبان فارسی نداشت واژه‌هایی جعل و وضع شود با حفظ قواعد جعل. امید آنکه خداوند بزرگ آنها را از طعن طاعنان بیهوده گو مصون دارد. درباره اعمال راجع به صحافی و نوشتاری نیز اگر تعریف مستخرج از نصوص شیوخ مجمل و مبهم بود شرح داده شد و رفع ابهام از آنها حتی المقدور به عمل آمد و اگر عملی بود که فقط واژه آن ذکر شده ولی بدون تعریف آن عمل، آن عمل بیان گردید تا کار گذشتگان در بوته اجمال نماند. البته تصدیق خواهید کرد که پاره‌ای از اعمال یا ادواتی وجود دارند که تا خود دیده نشوند قابل درک تطمئن القلوب نمی‌شوند، ولی اشکالی ندارد، چه علم اجمالی بهتر از جهل صرف است. در پاره‌ای از واژه‌ها واژه فرنگی آنها ذکر شده است که این خود مزیدتی بر اطلاع است. تا خود چه قبول افتد و به کار آید. بضاعتی فیه مزجاة.

سید عبدالله انوار

\* \* \*

آشنایی و پیوند با میراث فرهنگی و آثار تاریخی اسلام - اعم از منقول و غیر منقول - مرا به میراث نوشتاری آن فرهنگ کشانید و این ارتباط در طول چند دهه پیاپی ادامه یافت و اشراف و آگاهی بر بیشتر مجموعه‌های معروف عمومی و پاره‌ای از مجموعه‌های خصوصی پیدا نمودم. این اشراف و آگاهی مرا به شناخت بی‌واسطه و عینی اجزای این مجموعه‌ها کشانید و به تعمق و تفحص در ویژگی‌های یکایک آنها واداشت و بر بسیاری از متن‌های کمیاب و کتب زیبا و تذهیب‌ها و رنگ‌آمیزی‌ها و مینیاتور و خوش‌نویسی‌ها واقف کرد. در این جستجو من با سندهای اصلی و قدیمی که با خط صاحبان آنها تحریر شده بود و نیز اجازه‌نامه‌های موثق نقل و شنیدن احادیث و تعلیقه‌هایی از شاهان و امیران و ادیبان و فقیهان که با دست‌خط و توقیع آنها نوشته شده است آشنا شدم. بعد از چنین آشنایی کوشش من بر آن رفت که از توجه به متن و محتوای آن گذشته، به اموری پردازم که حاملان این پدیدارهای ذهنی بوده‌اند. درین مرحله چون تأمل در ظرافت‌های فنی این حاملان کردم؛ پوست‌های نبشته سپید، نیلی و کبود یافتم که در نهایت لطافت پرداخت گردیده و بسیار هنرمندانه با آب طلا نگاشته شده‌اند. این زیبایی‌ها و هنرهای ظاهری مرا به جستجوی مواد به کار رفته در فراسوی این مظاهر جلب کرد و در اینجا یافتم چه کوشش‌هایی منجز و مرتب برای گردآوری و آماده کردن این مواد شده است. چون به هر برگی از کاغذ ساخته شده برخوردیم به یاد آوردم که در ساختن آن چه مواد مختلفی به کار رفته و این مواد چگونه آسیاب شده و بر اندازه‌های معین در قالب‌ها ریخته و سپس خشک و نم خورده و سرانجام پرداخت و صیقل گردیده است. به همین نحو درباره مرکب نوشتاری چه عناصری به کار رفته و لایقه آن مرکب از چه چیز تهیه شده و رنگ‌های آن مرکب از چه مواد گیاهی و معدنی استخراج گردیده و برای حفظ آن از تباهی و گذشت روزگار چه تدبیرهایی به عمل آمده است. همچنین در دوخت و شیرازه‌بندی و به شکل و قطع‌های مختلف کتاب درآوری و جلد کردن با شرایط هنری، هر کتاب‌پرداز با آلات و وسائل لازم خود و طرز کاربرد آنها و نیز مواد خاص به جهت روکش‌کشی و چسباندن اوراق به هم و به جلد چه ابتکارها کرده است و این کارها دارای چه رازها و پنهانی‌های صنعتی بالنده است؛ و چون از نبشته به قلم آمدم درین وادی دیدم که قلم‌های نوشتاری چگونه و دارای چه درجه و طبقه‌اند و از چه موادی برگرفته می‌شوند و به کار می‌روند؛ و سرانجام چون به خط و آیین نوشتن یعنی هنر خطاطی رسیدم ضمن مقایسه نصوص و نوشته‌های مختلف به آن برخوردیم که دست و نفس خطاط مسلمان چه حکایت از قلّه ابداع و اختراع می‌کند. این برخوردها مرا بر آن داشت که در برابر هر یک از این امور به جد بایستم و بپرسم آیا امکان دارد که چنین صنعت به کمال رسیده‌ای بدون اسم باشد و نیز در امت و اجد چنین گسترش فکری که تمدنش بر کتاب استوار است آداب کتابت از آنجا نشأت نگرفته باشد. در ضمن مطالعاتم یکباره متوجه شدم که آداب و امور مربوط به این صنعت‌ها که در پیش گذشت و نیز اصطلاحات مربوط به آنها فقط تعلق به افراد گمنام اهل این

حرفه و این صنایع ندارد بلکه برجستگان این فرهنگ اطلاعاتی کافی به صناعت قلم و کتابت دارند و از طریق آنها این صنایع آغاز می‌شوند فی‌المثل جاحظ دانشمند زیرک و شوخ طبع را می‌بینیم که ابن زیات [۱۷۳-۲۳۳ هـ.] را مورد پرسش قرار می‌دهد و درین پرسش به روش‌های موجود معترض است. جاحظ، ابن زیات را به کاربرد کاغذ در کارهای نوشتاری دعوت می‌کند و از مزایای آن سخن می‌گوید و در ضمن از ارزش پوست برای این کار می‌کاهد و معایب آن را نشان می‌دهد. این پرسش و واژه‌هایی که او به کار برده است به خوبی می‌رساند این فرد برجسته واقف و آگاه به جوانب و گوشه‌های این صنایع است که مادر کثیری از افراد نظیر او این آشنایی و اطلاع را نمی‌بینیم.

جاحظ به روزگاری از کاغذ و خواص آن بحث می‌کند که کاغذ ماده معروف و مستعملی برای کتابت نبوده مگر برای جمع قلیلی از عالمان و خواص. او به وقت بحث از مرکب برای نگارش به روی پوست و کاغذ از نسبت‌های ترکیبی مختلفی برای مرکب صحبت می‌کند که می‌رساند او نسبت به مرکب و قوف کامل داشته است. اینک قول جاحظ در رساله «الجد و الهزل» که می‌گوید:

«چه شود اگر کتاب‌های مرا به روی کاغذهای چینی یا خراسانی نویسی؟ به من بگو به چه جهت نسخ نوشته‌های مرا بر پوست‌ها می‌آری و از چه رو مرا تشویق برای کاربرد پوست‌ها می‌کنی؟ آیا می‌دانی که پوست‌ها از جهت حجم ضخیم‌اند و از جهت وزن ثقیل و سنگین. اگر آب به آنها رسد از بین می‌روند و در روزهای مرطوبی از شکل طبیعی خارج و وا می‌روند. آنها به وقتی مفیدند که باران و ریزش بر مالکان آنها دریغ و منع شود. خود به خوبی می‌دانی که در روزهای بارانی اهل کتابت و نسخه برداران قلم به روی پوست برای نوشتن نمی‌برند و پوستی برای کتابت نمی‌برند. در روزهای مرطوب پوست لخت می‌شود و کث می‌آید، بدتر از آن در روزهای بارانی است تا چه رسد به آنکه پوست در آب فرو رود. پوست آبدیده چون خشک شود چروکیده می‌گردد و تشنج زشت پیدا می‌کند. از اینها گذشته پوست بسیار بد بو است و گران قیمت و در معامله و خرید و فروش به خوبی تحمل فریب و تقلب می‌کند: پوست فروش واسطی در فروش آن به کوفی مکر و تقلب می‌کند، بصری نیز به واسطی چنین می‌نماید. برای آنکه پوست در نگارش به کار آید باید مدت‌ها بعد از جدایی از حیوان آن را معطل گذاشت تا بوی آن به در شود و موهای آن بریزد. پوست‌ها اکثر واجد گره و چروک و لکه‌اند و از جنس خوب نمی‌باشند و رنگ پریدگی به سرعت بر آنها عارض می‌شود و عموماً نوشته آنها زود از بین می‌رود. اگر دانشوری در طول سفر خود قصد آن کند که تعدادی از آنها بردارد تا از خواندن آنها بهره گیرد باید بارشتر اضافی کند ولی برعکس او می‌تواند همان تعداد از کاغذهای ساخته شده از پنبه را بردارد و در جزو اثاث سفر و زاد آن قرار دهد بدون استفاده از شتر اضافی».

به وقت مطالعه میراث مکتوب جستجوی خود را درباره موضوع صناعت کتاب از قرن سوم هجری (نهم میلادی) آغاز کردم و آرام آرام پیش آمدم تا به روزگار عقب افتادگی هنرپردازی کتابت خط عربی رسیدم و در آنجا به تحوک زیبایی آن در سیادت دو مکتب اساسی برخوردارم که یکی سیادت مکتب هنری عثمانی بود و دیگری سیادت مکاتب هنرهای زیبای ایرانی. گرچه این دو مکتب اساسی تا حدی جدیدند ولی هر یک واجد ذخایر و مصطلحاتی‌اند که اکنون در زبان آنها جاری‌اند، ولی کتاب عربی از ابتدا از چنین تحولی برخوردار نبود.

این جستجو مرا به مجموعه‌ای از حقایق مهم و استوار رهنمون کرد که در طول تحقیق به طور گسسته و ناپیوسته به دست من رسید و بر اثر آن بر من افق‌هایی گشود که هرگز به خیالم خطور نمی‌کرد و درین

۱. رسائل جاحظ، به کوشش عبدالسلام هارون (قاہرہ ۱۹۷۹) ج ۴، ص ۸۳-۹۱.

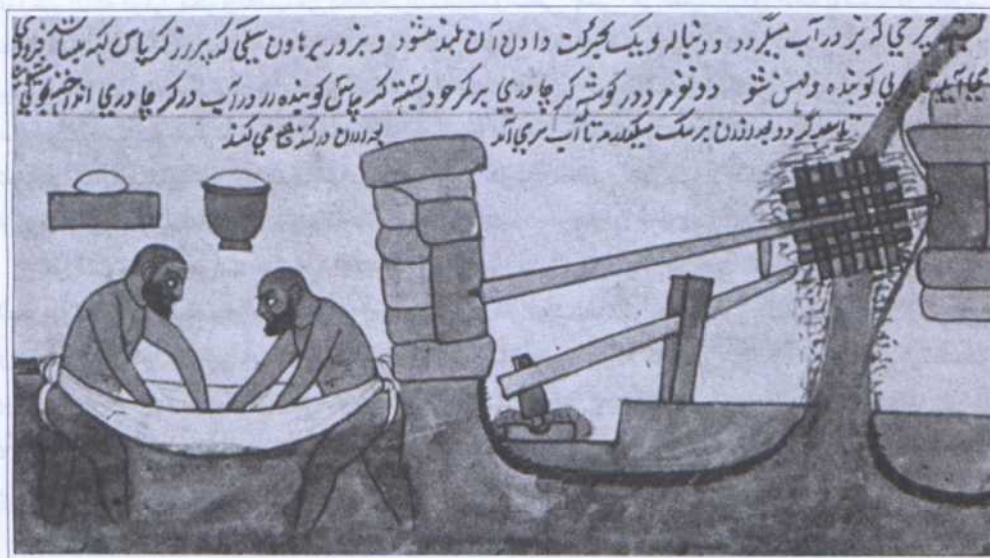
حالت وضع من موافق این بیت ابونواس شد که می گفت:

یزیدک وجهها حسنا إذا ما زدتها نظراً  
هر چه او را بیشتر بنگری او را زیاتر بینی

اما این امر تکامل یافته را اگر بخواهیم از روزگار آغازینش برحسب اعتبار تقسیم کنیم چنین تقسیم برمی دارد: الف - زمانی که صنعت کاغذ در دست استادان ماهر و کارآمد بود و آنها با تجربه این صنعت را پیش می بردند، ولی در گنجینه سینه خود اسراری از تجربه خود ذخیره داشتند و به دیگران بروز نمی دادند تا تفوق و برتری خود را درین عرصه حفظ کنند و بر اثر آن تولیدات بهتر و ترویج کتاب و کسب و کار به دست آورند. نوشته ای که مبین توصیف کارهایی درین مرحله باشد بسیار نادر است، زیرا خود این صنعتکاران واجد هنر نویسندگی نبودند و نویسندگان نیز با آنها در بیان اوصاف کار آنها هم سهمی و هم گامی نمی کردند و آنچه ما را واقف بر طبیعت مشکل این صنعت می کند چیزی است که ما از خلال تصویری قدیمی به دست آوردیم که به قرن دوازدهم هجری (هیجدهم میلادی) برمی گردد و این تصویر تعلق به شهرهای قدیم افغانستان دارد.

این تصویر صحنه ای را در یک کارگاه کاغذسازی می نمایاند که صنعتگران در آنجا تا حدی لخت می باشند و پاهای خود را تا حد زانو در یکی از حوض های موجود در کارگاه به آب کرده اند و دو نفر از آنها بین خود پارچه ای بسته اند به جهت تصفیه مواد چسبناک پنبه تخمیر شده که بر اثر آسیاب کردن آن به وجود آمده است. این تصفیه این چنینی پنبه برای آن است که به پنبه پاکی دست یابند تا در قالب هایی که از شاخه های نخل خرما ساخته شده اند ریخته به کاغذ تبدیل کنند. البته ناگفته نماند که این موقعیت و حالت از جمله اموری است که دیدن آن به کلی نهی شده خاصه برای زن ها. از جمله این نهی کنندگان ابن حاج عبدری [ح. ۶۵۷-۷۳۷ هـ] است در کتاب خود به نام المدخل<sup>۲</sup>.

ب - مرحله بعد مربوط به سازندگان مرکب نوشتاری و به تعبیر دیگر طبقه مرکب سازان است.



■ کاغذ سازان در حال ساخت خمیر کاغذ. تصویری از یک نسخه خطی کشمیری، سده ۱۳ هجری (کتابخانه دیوان هند، لندن، ۱۶۹۹). (Or. 1699).

۲. نک: ابن حاج، المدخل، بیروت: دارالفکر، ۱۹۸۱، ج ۴، ص ۸۱ برای ترجمه فارسی آن بخش نک: «در بیان کیفیت و نیکو گردانیدن نیت و راق و کاتب و صحاف»، ترجمه شهریار نیازی، نامه بهارستان، س ۲، ش ۲ (پاییز-زمستان ۱۳۸۰)، دفتر ۴: ۲۱-۳۰ «نامه بهارستان».

این طبقه در حقیقت سازندگان مواد مرکب‌اند یعنی گروهی می‌باشند که اطلاع و شناخت به‌ویژگی‌های ترکیبات زیبا دارند و واقف به رازهای گرانبهایی در ترکیب‌اند که از طریق مخلوط کردن بسیار دقیق مواد به‌جهت دستیابی به‌رنگ‌های زیبا به‌دست آورده‌اند. درین شناخت آنها می‌دانند که چگونه باید مواد معدنی را پس از خردکردن ذوب نمود تا از آن مرکب نقره و طلا و لاجورد اصل به‌دست آورد و از آنجا که دانشمندان و عالمان حاجت دائمی به این ماده اساسی به‌جهت کتابت دارند اکثر این دانشمندان آموخته‌اند که چگونه بتوانند این مرکب را خود بسازند بدون کمک از غیر. در کتاب الازهار که دست‌نوشته قدیمی و یگانه‌ای است و من در «کنفرانس مؤسسه الفرقان» در سال ۱۹۹۳م. آن را معرفی کردم<sup>۳</sup> دیدم که این کتاب این شناسایی ترکیب مواد سازنده مرکب نوشتاری را به عالمان و ادیبان و خطاطان قدیمی بزرگ چون بخاری و جاحظ و ابن مقفله و ابوحیان توحیدی و غیر ایشان نسبت داده است. از آنجا که اهل علم و اهل صنعت درین فن مرکب‌سازی شریک‌اند، اشعار چندی روایت شده و نصوص معتبری باقی مانده که بر حسب آنها اثر مرکب بر انگشت نویسندگان و بر لباس آنها زینت غیر قابل انکاری برای آنها به‌شمار می‌آمده است. البته متن‌هایی راجع به‌صنعت مرکب با مقایسه با دیگر آلات نوشتاری خاصه از زمان ابن قتیبه [۲۱۳-۲۷۶ ه.ق] و جاحظ [ح. ۱۶۰-۲۵۵ ه.ق] تا قرن گذشته بیشتر بود. آنچه در متون قدیم و نخستین یافته‌ام همه از مرکب سیاه ساده صحبت می‌کنند تا به‌تدریج در عهد ممالیک، بر اساس مدارک مستند موجود، انواع رنگ‌ها از نظر کمیت و زیبایی به‌حد بسیار بالایی می‌رسد. تا اینکه همان‌طور که می‌بینیم به‌روزگار آغازین عصر عثمانی در کشورهای عثمانی به اوج خود می‌رسند و این دوره، دوره‌ای است که عثمانی‌ها دست در تقلید کتابت برده‌اند. در کتابخانه شیخ الاسلام فیضی افندی در استانبول ما به‌پاره‌ای از کتب دست‌نوشته بر می‌خوریم که به‌شیوه کتابخانه سلطان محمد الفاتح نوشته شده و به‌یک شکل و به‌رنگ سیاه با نقش و نگارهای فشرده تجلید شده‌اند و بی‌حد جمیل و زیباییند و اوج تقلید صنعت کتاب در مصر و شام را نشان می‌دهند. در این دوره مکتب عثمانی در فن کتابت، در حالی که خود را از قواعد محکم که در ممالیک جراکسه و دوره تیموری‌ها در ایران موجود بود و نشأت گرفته از آنان بود آزاد می‌نماید، پا به‌عرصه وجود می‌گذارد.

ج - مرحله بعد فن کتاب‌پردازی است. این صنعت که بسیار ظریف و لطیف است از جمله اموری است که تعلق خاص و ویژه به‌کار سازندگان و عاملان یعنی کتاب‌پردازان دارد. پاره‌ای از دانشمندان و عالمانی که به‌این حرفه پرداخته و آن را آموخته و به‌اسرار و آلات آن واقف شده‌اند نصوص و اسنادی نوشته‌اند، که به‌صورت شافی و وافی ذخایری را که در نسخه‌های خطی به‌کار رفته‌اند وصف می‌کنند و مبین و مفسر بسیاری از امور که از چشم مطالعه‌کنندگان این هنر پوشیده مانده‌اند هستند، چه این مطالعه‌کنندگان فقط اعتماد و توجه به‌فهم و درک ترکیب اعمال به‌کار رفته در اثر را نموده‌اند و مسأله تنها به‌این نصوص و اسناد باقیمانده تمام نمی‌شود بلکه اشارتی توصیفی و نشانه‌هایی که در زندگی نامه‌ها به‌طور پراکنده یافت می‌شوند نیز وجود دارد.

د - بعد مسأله صنعت قلم و مرکب و امور وابسته به آنها مطرح می‌گردد که به‌نام آلات نوشتاری موسوم‌اند. در اینجا ما به‌افاضات فراوانی بر می‌خوریم که در این افاضات مصطلحاتی وجود دارند حاکی

3. ["Two New Sources on the Art of Mixing Ink", in *The Codicology of Islamic Manuscripts*, London, 1995, pp. 59-77.

و برای ترجمه فارسی آن نکه: «دو منبع قدیمی تازه‌یاب درباره‌ی روش ساخت مرکب»، ترجمه هوش‌آذر نوش، نامه‌بهارستان، س ۳، ش ۱ (بهار - تابستان ۱۳۸۱)، دفتر ۵ (۱۳۱-۱۵۲) نامه‌بهارستان.



از روزگار این قتیبه تا قلعشندی و [محمد بن احمد] زفتاوی<sup>۴</sup> [۷۵۰-۸۰۶ ه.]. و جز ایشان.

در موزه‌ها غرفه‌هایی و همچنین امروزه در نزد افراد مجموعه‌های خاص و کلکسیون‌هایی در دست است که مشخص و نشان‌دهنده انواع قلم‌های نوشتاری است که عربان آن را «مَقْلَمَة» (ج: مَقْلَمَات) می‌گویند و شاید آن بتواند با «نوشت دست‌افزار» فارسی مطابقت کند. فراهم آوردن‌گان این «نوشت دست‌افزار»ها برای تهیه آنها از مواد مختلفی مانند آبنوس مرصع یا مس واجد خطوط طلا و نقره که علاوه بر خطوط رویه آنها حاوی نوشتارها یا اشعار یا تصاویر و زیورهایی از شکل‌های گیاهان و حیوانات اند استفاده کرده‌اند که درست شبیه است به زیورکاری‌های به‌روی شمعدان‌ها و لگنچه‌های شخصی عالی.

بحث ما تا اینجا وابسته به مواد و وسایل و چیزهایی بوده است که محمل و موجد نوشتار است. بعد از این قسمت مسأله خود خط و کتابت و نص‌های نوشتاری است که البته این بحث داخل گفتار ما در اینجا نمی‌شود، چه دخول آنها در حقیقت انتقال از محمل نوشتار است به محمول آن یعنی خود نوشته.

این محمل‌های نوشتار یعنی امور مادی که نوشتار را به وجود می‌آورند مواد مختلف صنعت کتابت‌اند و هر یک از این مواد با اسم خاصی موجودند و اسناد و نص‌های توضیحی که به دست‌اند تأکید بر آن دارند که کاربردندگان و خاصان این مواد واجد رازهای استادکارانه‌اند که در حفظ و پوشیدگی آنها از غیر، خطاطان بزرگی از دیرباز وصیت کرده‌اند، مانند ابن بواب در قصیدهٔ رائیه مشهور خود:

لَا تَطْمَعَنَّ فِي أَنْ أَبُوْحَ بَسْرَهَ أَتَى أَظْنَ بَسْرَهَ الْمَسْتَوِرِ  
طَمَعُ مَوْرُزٍ كَمَا رَا أَنْ رَا بَرَّ تَوَاشِكَا كُنْمَ مِنْ أَفْشَايَ رَا زِ پَتَهَانَ أَنْ بَخْلٍ مِي وَرَزْمِ

ابن وحید در شرح این بیت می‌گوید<sup>۵</sup>: «این بزرگمرد در بیان مواد این صنعت بخل ورزیده تا آنکه جز ریاضت کشندگان برای دریافت رموز حکمت کس دیگر به آن دست نیابد. چنانکه عادت حکماست که با کاربرد رموز حفظ اسرار خود از جاهلان می‌کنند».

در برابر این مسأله و بانگرشی ساده و فراگیر که اصول و فروع را دریابد و بنابر آنچه من از اسناد حاصل کرده‌ام ثابت شده است که اصول هنر کتاب‌پردازی و فروغش واجد واژه و مصطلحات و اشتقاق‌ها و افعالی مخصوص است و همه آنها ماده‌ای فراهم می‌آورند که ما را توان این می‌بخشند که بتوانیم هر مرحله را به‌طور جداگانه از خلال آن مطالعه کنیم.

آنچه لازم به ذکر است و در این تحقیق برای من از اهمیت بسیاری برخوردار بوده است، بهره‌گیری از رأی فقهاست. زیرا از آنجا که اسناد و نصوص پراکنده و دست‌نبرشته‌های مورد رجوع من اکثر نمی‌توانستند پاسخگوی پرسش‌های متعدد من گردند، لذا بر آن شدم تا به مدارک دیگری نیز رجوع کنم و آن فتاوی فقها در کتب خود بود. من از اشاراتی که آنها در ضمن بیان وجه فقهی معامله‌ای چون خرید و فروش یا بیان حکم شرعی فریب و غشی در مورد معامله‌ای یا تبیین دلیل دینی در نفی طهارتی و جز اینها به موضوعات مورد نظر من کرده‌اند و پاسخ‌هایی که به پرسش‌های عدیده‌ای که از آنها کرده‌اند داده‌اند پاسخ‌پاره‌ای از پرسش‌های خود را دریافته‌ام. فی‌المثل از ابن رشد در کتاب البیان و التحصیل و ابن حاج در کتاب المدخل و یا از کاری که ابن مرزوق جد [۷۱۱-۷۸۱ ه.]. در رساله مطولی انجام داده و آن را با عبارت «سماها» آورده است (۹۴۱) او درین رساله موضوعات مورد بحث را

۴. [ابوعلی محمد بن علی زفتاوی اهل فسطاط و از خوشنویسان سده ۸ و اوایل سده ۹ هجری. برای رساله او نک: المنهاج الاصابه فی معرفة الخطوط و آلات الكتابة، المورد، مج ۱۵ (۱۴۰۶ ه. / ۱۹۸۶ م.)، ع ۴: ۱۸۵-۲۴۸] «نامه بهارستان».

۵. نک: ابن بویه و ابن وحید، «شرح المنظومه المستطابه فی علم الکتابه»، به کوشش هلال ناجی، المورد، مج ۱۵، (بغداد، ۱۹۸۶)، ع ۴، ص ۲۶۶.

۶. در متن رساله عبارت چنین است: «والی عمل ابن مرزوق الجد الذی کتب رساله مطولة سماها... و در پانویشت مرجع "ها" در "سماها" را طبق نص پاورقی به المعیار المعرب نشریسی ارجاع داده است. (مترجم)».

در عناوینی مانند نظر شرع درباره کاغذ رومی آورده است، بدین شرح: تقریر دلیل واضح و معلوم در جایز بودن نگارش بر کاغذ رومی.

ناگفته نگذارم که در استفاده از اسناد پراکنده و متعدد به مشکل بزرگ دیگری برخوردیم و آن ناتوانی در خواندن متن بعضی از این اسناد و در نیافتن مضمون مصطلحات مندرج درین اسناد است که حاصل آن اختلال در معانی و مستوری دلالت الفاظ بر معانی می باشد. لذا برای رفع این صعوبت ها بر آن شدم که نمونه های نخستینی ازین اسناد برگزینم و با دقت سعی کنم قرائت آنها را مستقیم و خالی از شک گردانم و آنها را به صورت مغز و هسته ای برای تدوین کتاب جامعی قرار دهم که حاوی نصوص و عباراتی باشد که در آنها اصطلاحات فن صناعت کتب دست نبشته عربی آمده است.

در اجرای این مقصود به انتظار آن ننشستم که همه نوشتارهای واجد مصطلحات این فن و مصالح برای مقابله را به دست آورم بلکه بر آن رفتم که به کار اهمیت دیگری دهم و آن تدوین کتاب لغت تفصیلی باشد از روی مواد موجود و درین کتاب لغت، تاریخ هر واژه مشخص وسیله نگارش بر حسب تاریخ نص و سند واجد این واژه معین می شود. علاوه بر تبیین تاریخ هر واژه بر آن شدم که در سیر تاریخی معنی واژه، مراحل آن را بنمایانم و نشان دهم که درین سیر تاریخی هر واژه چگونه معنایی اضافی را که در سند سابق وجود نداشته گرفته است. افزون برین، انواع صیغه های صرفی لفظ را که موجب وسعت اشتقاق برای فزونی معنی لفظ در همگامی با پیشرفت صناعت کتابت می شود عرضه کنم. با این همه من کار دیگری کردم یعنی بر آن رفتم که به گردآوری دست نبشته هایی پردازم که ممکن است مرا در خواندن نصوص دست نبشته یاری دهند و نیز مرا توجیه کند که به هنگام طبع نسخه و دست نبشته چگونه حروف کلمات منحرف می شوند و اشتباه و خطا در متن جایگیر می گردد و نص صحیح از دسترس به دور می شود.

از اینها گذشته اهمیت دیگر تدوین این کتاب لغت، تاریخی برای صناعت فن کتابت و دست نبشته عربی است، غیر از احیا و آسان کردن فهم متون، بیان قدرت و توان واژه عربی به جهت ایجاد لفظی از لفظ دیگر و ربط آنها به اصل واحدی که مشخص ماده آنها از طرفی و ملهم معنی مشترک اصلی آنها از طرف دیگر باشد همان طور که ملهم معنی خاص جدید آن نیز است. درین گستره معنی اهمیت صیغ مصادر نیز شناخته می شود که چگونه این صیغ وسائل مهمی در بنا و ساختمان انواع مصطلحات اند و چگونه مصادر افعال دلالت بر وقوع «حدث» می نمایند بدون آنکه حدث مزبور ربطی به زمان وقوع حادثه داشته باشد.

البته در اینجا باید گفت که صیغ مصادر ثلاثی مجرد بیشترین کاربرد را در عین صعوبت خود دارند مثل: بَشُرٌ (= پوست کندن قشری که به روی آن موی می روید)، طَلَسَ (= پاک کردن نوشته)، فَسَخَ (= محو کردن و باطل نمودن، و...)، دَلَكَ (= پرداخت و صیقلی کردن، و...)، خَزَمَ (= باریک کردن و چاک دادن، و...)، فهرست این مصادر بسیار طویل و مفصل است و درین جا مجال بحث تفصیلی آن نیست. علاوه بر مصادر درین جا به اسم آلت ها نیز به طور خاص باید اشاره کرد. این اسم آلت ها اکثر بر حسب صیغه مشخصه آنها در علم صرف (مَفْعَلٌ، مَفْعَلَةٌ، مَفْعَالٌ) می آیند و مصادر اکثر آنها ثلاثی و متعدی است و طبق تعریف دلالت بر آلات انجام فعلی می کنند که از مصادر آنها مشتق می شوند، مثل: مَنشارٌ (= اره)، مَبْرَدٌ (= سوهان) (از فرهنگ نفیسی) و «پوشه» (= file) (از الفرائد الدرّیة)، مَعْصَرَةٌ (= منگنه) (از فرهنگ نفیسی) آب میوه گیر (در تداول روز). گاهی این اسم آلت ها جامدند یعنی از فعلی مشتق نشده اند و تبعیت از اوزان معروف صرفی نمی کنند، چون: قَدوم (= تیشه)، فأس (= تبر)، سَکینٌ (= کارد، چاقو) و البته مادر کار خود تبعیت از ضبط مصطلح بین اهل فن می کنیم اعم از آنکه فعل یا اسم باشند و علاوه بر آن به کیفیت دلالت آنها توجه می نمایم یعنی اینکه آنها یا اسم برای آلتی اند یا اسم نبات یا معدنی می باشند و طرز جمع آوری این صیغ به وسیله ما بر حسب ترتیب تاریخ نصوصی است



که این صیغ در آن نصوص به کار رفته‌اند و بدین ترتیب ما تطور و دگرگونی دلالت آنها را بر معانی خود روشن می‌نماییم. پس از بیان ترتیب جمع‌آوری واژه‌ها ما اشاره به معنی لغوی مندرج آنها در کتب لغت می‌کنیم و اگر آنها از لغات طبی باشند به تعریفی که آنها در کتب گیاه‌شناسی یا کتاب‌های کانی‌شناسی دارند می‌پردازیم و چنانکه از لغات الحاقی و دخیل باشند در تبیین آنها از کتب لغت دخیل و عامه استفاده می‌کنیم. این نحوه کار ما را به اثبات حقایق و نتایجی رسانده است که از آن جمله است:

- دست‌نشته‌های اولیه اسلامی حاوی فن تکامل یافته با آلات ابداعی و واژگان و مصطلحات خاص خود هستند.

- جمع‌آوری همه نصوص دست‌نشته سهم بزرگی در پایه‌گذاری دانش صناعت دست‌نشته اسلامی دارند که حلقه‌های این دانش با مکاتب بزرگ بعدی این فن مربوط می‌باشند.

- این اسناد و نصوص خطی سیر تاریخی ساخت این هنر را تسجیل می‌کنند و در ضمن همگامی برای تشخیص وضع خط در هر عصری می‌نمایند.

- دلایل علمی که این اسناد و نصوص به دست می‌دهند به خصوص آنچه مربوط به کاغذ و صنعت مرکب نوشتار می‌شود در ضمن یکی از اموری است که پژوهشگران و تحلیل‌گران را در شناخت عناصر تشکیل‌دهنده آنها کمک می‌نماید و این امر برای آشنایی به راههای حفظ و نگاهداری آنها بسیار معتبر است.

- آشنایی سریع به عناصر تشکیل‌دهنده مواد رنگ‌آمیزی و چسبانیدن و عناصر تشکیل‌دهنده رنگ‌های مرکب نوشتاری را آسان می‌سازد تا در گمانه‌زنی‌های غلط وقت خود را از بین نبرند.

- فرهنگ لغت آنها بر اثر آنکه دقت و ژرفایی خاصی برای تشخیص معانی کلمات اصطلاحی مندرج در خود دارد و طرز کاربرد آنها را به دست داده است موجب خواندن صحیح این نصوص خواهد بود و در خطاها و اشتباهات رایج، در قرائت آنها تعدیلی حاصل خواهد نمود.

آنچه آمد بیان مختصری بود برای عرضه‌داشت طرح و پروژه کتاب جامع (= Corpus) (یعنی مجموعه آثار و مکتوبات) به جهت نوشتارها و نصوص متعلق به صناعت نوشتاری (اعم از آن که آن نصوص منتشر شده یا به صورت نسخه‌های خطی باقی مانده است) و نیز فرهنگ لغت تاریخی مصطلحات فنی صناعت نگارش.

بدین مناسبت به کارهایی که درین زمینه به عمل آمده، چه به زبان غیر عربی فرد مسلمان و یا غیر مسلمان، اشاره شود. کارهایی که در ضبط مصطلحات نوشتاری شده اعم از مصطلحات موجود در قسمت‌های مختلف که نام فرهنگ مصطلحات (= Lexique = الرصيد اللغوی) دارد و یا مصطلحات موجود در کتاب‌های خاص که برای این الفاظ می‌آید به نام فرهنگ لغت (Vocabulaire) و شاید درین مورد بتوان گفت جدیدترین و با اهمیت‌ترین کاری که در زبان فارسی برای بیان مصطلحات مبین نوشته و کاغذ و انواع آن و نگاشتن و مرکب نوشتاری انجام شده از طریق نجیب‌مایل هروی به عمل آمده و به نام «فرهنگ واژگان نظام کتاب‌آرایی» و این کار مندرج در لغت‌نامه بزرگی است به نام کتاب‌آرایی در تمدن اسلامی (مشهد، ۱۳۷۲) از ص ۵۶۹ تا ۸۳۲. و در ترکیه نیز کتابی راجع به جلد و جلد کردن نوشته شده به نام: (استانبول، ۱۹۸۵)

Mine Esiner Özen, *Yazma kitap sanatları Sözlüğü*

آنچه اکنون در برابر نظر دارید مختصری است درباره صناعت کتابت که برای نخستین مرتبه ارائه می‌شود و درین مختصر پاره‌ای از مطالب فرهنگ اصطلاحاتی آمده است که من نصوص و مستندات آن را از کتب ادب و کتاب‌های راجع به این صناعت فراهم آورده‌ام و بر همان شکل که در نصوص بود دست‌نخورده درین متن باقی گذاشته‌ام تا بتواند تصویری از روش و کاربرد آنها را ارائه دهد. ولی من مصطلحات راجع به مواد حاصل از صنعت گیاهی و معدنی را در اینجا ذکر نکرده‌ام، به خصوص





مواد گیاهی و معدنی که در ایجاد مرکب های نوشتاری به کار می روند و همچنین همه کارهایی که برای پختن و آماده کردن این مواد به کار می روند فرو گذاشته ام و درباره مطالب راجع به قلم = دست نوشت افزار) با آوردن نمونه هایی از نصوص مربوط به آن عمل کرده ام و در پاره ای از موارد بعضی از مصطلحات را با تعریف فنی آن همراه نموده ام که شرح وافی برای دلالت آن مصطلح خواهد بود. در زیر بعضی از علامات و رموزی که دلالت بر نام منابع و مصادر و مأخذم [وبه ترتیب تاریخی] می کند آورده شده است:

- جه: علامت: «رسالة الجذب والهزل» اثر ابو عثمان عمر بن بحر [جاحظ] ج. ۱۶۰ - ۲۵۵ ه. [۷].  
 ق: علامت: «رسالة الخط والقلم»<sup>۸</sup>، اثر ابو محمد عبدالله بن مسلم [ابن قتیبه] ۲۱۳ - ۲۷۶ ه. [۹].  
 عم: علامت: «عمدة الكتاب و علة ذوی الالباب»، اثر منسوب به معز بن بادیس تمیمی ضنهاجی، ۳۹۸ - ۴۵۴ ه. [۱۰].  
 تی: علامت: «التیسیر فی صناعة التیسیر»، اثر بکر بن ابراهیم اشبیلی [د. ۶۲۸ / ۶۲۹ ه. [۱۱].  
 سج: علامت: «سجل قدیم لمکتبة جامع القیروان» [تألیف: ۶۹۳ ه. [۱۲].  
 اللسان: علامت: «اللسان العرب»، اثر ابو الفضل محمد بن مکرم [ابن منظور] ۶۳۰ - ۷۱۱ ه. [۱۳].  
 صب: علامت: «صبح الاعشی فی صناعة الانشاء» [اثر ابو العباس احمد بن علی] قلفشندی [۷۵۶ - ۸۲۱ ه. [۱۴].  
 عکب: علامت: «فی عمل کاغذ البلدی»<sup>۱۳</sup> [اثر قاضی خان، محمد بن خاکوری، تألیف: ۸۷۶ ه. [۱۵].  
 ار: علامت: «أرجوزة الشيخ نورالدين الحسينی فی آلات دواة الکاتب»، در الدرر الفرائد المنتظمة فی اخبار الحج و طریق مكة المعظمة، عبدالقادر انصاری حریری.<sup>۱۵</sup>

\* \* \*

آیره - آبر: سوزن.

کتاب پرداز حاجت به دو نوع سوزن دارد:

۱. آنچه برای سوراخ کردن می آید و این سوزن نسبتاً بلند و نازک است.<sup>۱۶</sup>
  ۲. آنچه برای شیرازه بندی به کار گرفته می شود و این سوزن از حیث درازا کوچک تر و نازک تر از سوزن نخستین است<sup>۱۷</sup> (عم ۱۵۴).
- اذن: لبه برگردان، دامن.<sup>۱۸</sup>

۷. رسائل جاحظ، به کوشش عبدالسلام هارون، (قاہرہ، ۱۹۷۹ م.)، ج ۴، ص ۸۳ - ۹۱.  
 ۸. به کوشش هلال ناجی، المورد، مج ۱۹، جزء ۱، بغداد ۱۴۱۰ ه. / ۱۹۹۰ م.  
 ۹. برای ترجمه فارسی آن، نک: «رساله ای در خط و قلم»، ترجمه قنبرعلی رودگر، نامه بهارستان، س ۳، ش ۱ (بهار - تابستان ۱۳۸۰)، دفتر ۵: ۹ - ۲۰، «نامه بهارستان».  
 ۱۰. به کوشش نجیب مایل هروی، مشهد، ۱۴۰۹ ه. / ۱۹۸۹ م.  
 ۱۱. صحیفه معهد الدراسات الاسلامیة بمدرید، ج ۷ و ۸، مادرید، ۱۹۵۹ - ۱۹۶۰ م.، [ص ۱ - ۴۲].  
 ۱۲. به کوشش ابراهیم شیوخ، مجله معهد المخطوطات العربیة، مج ۲، ع ۱، قاہرہ، ۱۳۷۵ ه. / ۱۹۵۶ م.  
 ۱۳. «رسالتان فی صناعة المخطوط العربیة»، تحقیق بروین بدری توفیق، المورد، مج ۱۴، ش ۴، بغداد ۱۴۰۶ ه. / ۱۹۸۵ م.  
 ۱۴. برای ترجمه فارسی آن نک: «ساخت کاغذ بومی»، ترجمه محمد سهرابی تهرانی، نامه بهارستان، س ۲، ش ۲ (پاییز - زمستان ۱۳۸۰)، دفتر ۴: ۱۳ - ۲۰، «نامه بهارستان».  
 ۱۵. به کوشش حمد جاسر، ج ۳۹۲/۲، ریاض، ۱۹۸۳ م.؛ و بار دیگر به کوشش هلال ناجی در مجله المورد که بر اساس نسخه ای دیگر آن را منتشر کرده است.  
 ۱۶. در اصطلاح صحاف های گذشته این سوزن «سوزن درشت دوز» نام داشته است.  
 ۱۷. در اصطلاح صحافان گذشته این سوزن «سوزن نازک کار» نام داشته است.  
 ۱۸. در اصطلاح کتابداران قدیم این کلمه «دامن» نام داشته ولی امروز «طلبه» در پاره ای از نوشته ها آمده و در نامه بهارستان (دفتر دوم، پاییز و زمستان ۱۳۷۹) «لبه برگردان» ترجمه گردیده است.



(=اللسان (زبان)، الشَّدْقُ (لب پایین و از دو گوشه دهان آویخته)، الرِّدَّةُ (زبانۀ زائد)<sup>۱۹</sup> اصل در دامن این است که چسبیده به جلد باشد [مقصود این است که در حالت عادی به جلد بچسبد] و در آن حاجت به گیره یا دکمه مادگی<sup>۲۰</sup> برای چسبیدن آن به جلد نیفتد. و اندازه مناسب آن است که کوچک تر از نصف لَت باشد و نوک آن باریک به اندازه دکمه باشد [مقصود این است اندازه دامن با قزن قفلی باید مساوی نصف لَت جلد باشد] یعنی دو طرف دامن نیم کننده لَت در وسط آن است [مقصود این است دامن باید به شکل مثلثی فرض شود که قاعده آن لبه یک لَت جلد و رأس آن جای نرینگی قزن قفلی در لَت دیگر جلد باشد به طوری که قاعده دامن همه ضخامت خارجی و طولی کتاب را بپوشاند]. دامن اغلب در قرآن های جلد شده و صندوقچه ها یا جعبه های مربع شکل<sup>۲۱</sup> به کار می رود. (تی ۲۵)

از معایب جلدپردازی آن است که «دامن» ناقص تر از رویه لَت جلد باشد، یعنی قسمت مقدم و لبه قفل شونده آن تنگ تر از قسمت انتهایی وسیع آن باشد. به عبارت دیگر بین این دو در اندازه تعادل مراعات نشود [مقصود این است که دامن به اندازه ای که در بالا گفتیم تعبیه نشده بلکه قسمت قاعده آن که سرتاسر لبه یک لَت را می پوشاند خیلی وسیع تر از قسمت جلوی آن گردد که بر لَت دیگر قرار می گیرد، یعنی رعایت اندازه گفته شده در آن نشده باشد] و نیز دوراه (طریق) بر یک استقامت نباشد، یعنی راهی که در دامن است با راه دیگر موجود بر لَت جلد به یک سطح نباشد [مقصود این است در دو بُرش طرفین دامن رعایت اندازه نشده بلکه برش یک طرف با زاویه بزرگتر با قاعده برش خورده و به عبارت دیگر یک طرف اریب تر از طرف دیگر برش خورده باشد].

نقش و نگاری که به روی دامن به عمل می آید به همان گونه است که نقش بر روی جلد یا مهر به عمل می آید برین تقدیر که جای نقوش کوبیده بر دامن باید مطابقت با وسط کتاب داشته باشد به همان طریق و قاعده که در مهر عمل می شود. [مقصود این است که نقش و زیور کوبیده بر دامن باید نسبت به وسط لَت در وسط یک دایره باشد مانند نقوش رویه مهر که در وسط رویه مدور مهر است]. (تی ۳۴).  
اشفی: درفش.

در لسان العرب (اش ف) آمده و آن آلتی است نزد کفش دوزها و جمع آن «أشافی» است.  
این آلت برای سوراخ کردن جعبه ها به کار می آید. به «قراب» رجوع شود.  
القی: انداخت.

أَلْقَى الشَّيْءَ: انداخت شیء را، تلقیها علی قصب = تشرها: پراکنده می کنی بر قصبه ای (یعنی حریری).  
امتلاء: ورم کردن<sup>۲۲</sup> (پر شدن، ورا آمدن).

یکی از عیوب جلدپردازی پُف کردن است و این وقتی حادث می شود که کتاب هنوز ته بندی نشده به عطف چسبانده شود یعنی جزوهای کتاب بدون آنکه نخ ضخیمی از چاک هایی که در انتهای آنها ایجاد شده بگذرد دوخته شود و بعد به روی این ته دوزی پارچه ای از حریر کشیده گردد که فقط با سریشمی این جزوها به عطف ملصق گردد و تجلید خاتمه پذیرد. درین وقت پس از جلد کردن عطف به جای آنکه صاف بایستد برآمده می شود و باد می کند یعنی به جای آنکه صاف و مسطح باشد پر و باد کرده می گردد. (تی ۱۴)

۱۹. از این سه واژه دیگر «أذن» در فارسی «زبان» هم در معرفی جلد به وسیله صحافان شنیده شده است. \*

۲۰. این دکمه را «قزن قفلی» می گویند.

۲۱. ربعات.

۲۲. این معنی برای این اصطلاح از طریق یکی از صحافان بسیار قدیمی به عمل آمده است. او چون عطف کتابی را به آن وضع دید که در فوق آمد گفت: عطف «ورم کرده» در حالی که «ورم کردن»، لازمۀ «امتلاء» است. این معنی تا حدی عامیانه است ولی برای حفظ اصطلاحات گذشته آن در برابر «امتلاء» آمد.



### بَشْرُ: پرداخت پوست.

اگر برای ساختن جلد قطعه‌ای از پوست بریده شود عمل پرداخت ابتدا در کناره‌ها به عمل می‌آید و سپس به وسط پوست می‌رود [مقصود از پرداخت آن است که لبه‌های چرم یا پوست را با گزن می‌تراشند تا نازک شود و پس از آن به قسمت‌های وسط چرم می‌روند و آن را نیز با گزن می‌تراشند تا پرک‌ها برطرف شود و چرم بتواند خوب سریشم یا چسب را بپذیرد] درین پرداخت باید توجه داشت اگر قطعه چرم یا پوست از عرض طاقه بزرگ چرم جدا شده باشد باید پرداخت روی این قطعه از ناحیه طول قطعه به عمل آید، ولی اگر قطعه چرم یا پوست از طول طاقه بزرگ بریده شده باشد باید پرداخت قطعه جدا شده از ناحیه عرض عمل شود. پس ازین پرداخت اولیه، بار دیگر پرداخت می‌شود و در اینجا دیگر ملزم به این نیستیم که ابتدای عمل از طول یا عرض آغاز شود و این پرداخت مجدد برای آن است که موضعی در قطعه پوست به حد کافی پرداخت شده و موضعی دیگر به حد کافی پرداخت نشده و کار یکدست نباشد. بعد از آن خود کتاب را برمی‌داریم و کناره‌های آن را نیز پرداخت می‌کنیم و درین پرداخت کتاب از کج کارد (= مقده) کمک می‌گیریم و پس ازین پرداخت پوستی را که حکم پوشش (= کسوة) یافته به صورت لت‌های جلد به کتاب الصاق می‌نماییم در حالی که کتاب در درون آن لت‌ها قرار گرفته باشد.

در الصاق، اغلب کناره‌های این پوشش (یعنی چرم یا پوست) برآمده است مگر آنکه این پوشش با آستر همراه باشد. قاعده درباره این کناره‌های پوست آن است که به پوست که حالا لت شده چسبیده گردد و این چسبندگی هم باید بر اثر نازک شدن پوست بر اثر پرداخت به حدی باشد که آن برآمدگی آشکار نشود [مقصود آن است چون بر اثر پرداخت چرم یا پوست به وسیله گزن کناره‌ها نازک می‌شوند و نیز چون آنها را بر گردانیم برگردانده شده به متن چرم بدون برآمدگی به چسبد، لذا باید به حدی این کناره و لبه‌ها را با گزن نازک کرده باشیم که ضخامت این برگردانده شده معلوم نشود]. (تی ۲۴؛ عم ۱۰۱)

بَقَم: بگم (فارسی).

بَقَم که «دم الأخوین» است همان «بگم» فارسی است که معرب شده و در عربی به آن «عندم» Bois de Sappan

هم می‌گویند. نگاه شود:

Renaud, H. p. K. & Colin, G. S., *Touhfāt al Ahbab*, no. 315. (Paris 1934) 139.

(چوبی است قرمز که از آن رنگ قرمز درست می‌کنند): بر جلد کتاب (یعنی چرم یا پوستی که برای جلد کتاب به کار می‌رود) «بگم» مالیده می‌شود و بعد از آن بر آن نقش اندازی می‌گردد (تی ۲۹) این جلدها را پس از آنکه بگم مالی می‌شود می‌گذارند که خشک شود و بعد با کیسه مرطوب آن را تر می‌کنند و پس از آن بر آن نقش می‌اندازند.

بلاطة: تخته سنگ صحافی.

این تخته سنگ از مرمر است به رنگ سفید یا سیاه یا غیر آن و آن کاملاً صاف است [و برای امتحان استوا و صافی آن خط‌کشی بر آن مرور می‌دهند، اگر خط‌کش کاملاً بر سطح آن قرار گرفت استوا و صافی آن معلوم می‌شود] و آن برای پرداخت چرم جلد و پوست (= البشر) و جلد کردن (= التجلید) به کار می‌آید. (عم ۹۵)

بیت: صندوقچه قرآن، قرآن دان، جا قرآنی، جعبه قرآن.

آن جعبه‌ای است که در آن جزوهای قرآن را قرار می‌دهند. به آن تابوت هم می‌گویند و ماده و عنصر سازنده و ویژگی‌های آن در متون و نوشته‌ها به صورت‌های گوناگون آمده است چنانکه در زیر نمونه‌ای از آنهاست:



۱. بیت عود: صندوقچه چوبی.
۲. بیت عود بطلانه: صندوقچه چوبی پوشش دار.
۳. بیت عود ربعة بالنحاس المموه محلاة بالذهب: صندوقچه چوبی کشویی (مثل طبله عطرها) تزئین شده با مس بارگه های طلا.
۴. بیت عود ربعة مغشی بالجلد (سج ۳۴۶): صندوقچه چوبی کشویی با پوشش چرمی.
۵. بیت عود لطیف بغير غطاء: صندوقچه چوبی نازک بدون پوشش.
۶. بیت عود لطیف مبطن بالحریر المدبج، مغشی بالجلد الأکحل (سج ۳۴۵): صندوقچه چوبی نازک با آستر حریر و نقش و نگار دار و خود صندوق پوشیده با چرم سرمه ای.
۷. بیت عود مرکن بالجلد (سج ۳۴۷): صندوقچه چوبی که با پوست محکم و استوار شده.
۸. بیت عود مغشی بالجلد بمقبضی نحاس: صندوقچه چوبی پوشیده شده با پوست با دو دسته مسی.
۹. بیت عود مغشی بجلد مدهون، مرکن بالنحاس (سج ۳۴۷): صندوقچه چوبی پوشیده شده با پوست روغن خورده و استوار شده به وسیله مس.
۱۰. بیت عود مغشی بالجلد المنقوش: صندوقچه چوبی پوشیده شده با پوست و شکل دار.

بیکار: پرگار (caliphers).

پرگار خوب آن است که نازک اندام و باریک ساق باشد تا بتواند خطوط ریز را با دقت بکشد و ساق امیخدار آن که ساق ثابت است و مرکز دایره بر آن می افتد باید صحیح و محکم باشد و در وقت بستن و باز کردن دو ساقه بر یک حالت قرار گیرد. چنین پرگاری برای رسم شمسها به کار می رود و شمسه دوایر منقوشی می باشند که در وسط صفحه عنوان و حواشی کتاب رسم می شوند. (عم ۹۸)

تابوت: صندوقچه قرآن.

تابوت واژه دیگری است در معنی بیت. به «بیت» نگاه کرده شود، چون:

تابوت عود مرکن بالنحاس: صندوقچه چوبی با مس محکم شده.

توابیت الربعات: صندوقچه های به شکل مکعب مستطیل.

تبجیر: نقش اندازی جلد.

این کلمه از مصطلحات کتاب پردازی است و آن ایجاد نقش های زیبا بر روی جلد است به این طریق که به روی جلد سطرهای متساوی الطول و متوازی رسم می کنند و در بین این سطور جدول های کوبیده ترسیم می نمایند که همه عرض و طول جلد را فراگیرد و در درون این جداول اشکال هندسی و گل و بوته تصویر می نمایند و گاه گاه این جداول دو یا سه بار تکرار می شود.

تبطن: آستر کردن.

این عمل بر این وجه است که سه برگ به اندازه کتاب بر می گیریم و آنها را به وسیله چسب با هم و با ته جزوهای کتاب ترکیب می نماییم و سپس این ترکیب را روی تخته صحافی (= تخت) زیر فشار منگنه یا گیره قرار می دهیم و آن قدر زیر این فشار نگاه می داریم تا مطمئن شویم که به هم چسبیده اند. بعد آن را از زیر منگنه خارج می کنیم و دقت می نماییم که باد نکرده باشد و چنانکه باد کرده بود با مُشته می کوبیم تا صاف شود.

اگر آستر کردن به وسیله کاغذ انجام شود دیگر لازم نیست با کتاب از طریق گذراندن نخ به هم وصل شود. [بلکه با ته چسبیده به کتاب کافی است].

تَقْرِیر: موم مالی را می پذیرد.

وَيُخْتَوْنَ حَتَّى يُجْفَ وَيَتَّقِرَ وَيَحْتَمِلُ النَّقْشَ: پوست یا چرم را صاف و تخت می کنند تا خشک شود و بر آن موم مالی می شود تا نقش پذیرد.  
 اهل المغرب یسمون الشمع «قیر» وأصله رومی (La Cire des oreille) (دوزی ۴۳۸۲): مردم مغرب شمع را قیر می نامند و اصل کلمه رومی است.  
 تخت: تخت.

تخت جایگاهی است که در آن لباس جای می دهند. کلمه فارسی است و عرب نیز آن را به کار می برد (لسان العرب). [در زبان فارسی کنونی و گذشته تخت به این معنی به کار نرفته است. واژه این معنی، یعنی جایگاه رخت، در فارسی رختدان است].  
 تَخْت: در تخت قرارداد (مصدر آن تخت است).

قرار دادن کتاب است بعد از آستر کردن بین دو لوح یا دو صفحه سنگین. به «در تخت قرارداد» در مثال های زیر توجه شود:

يُخْتَوْنَ حَتَّى يَجْفَ: در تخت قرار می دهند تا خشک شود.  
 يَقْلَبُونَ عَلَيْهِ طَرَةَ الْجِلْدِ وَيُخْتَوْنَ حَتَّى يَجْفَ، وَيَتَّقِرَ وَيَحْتَمِلُ النَّقْشَ: گوشه های چرم را بر می گردانند و در تخت قرار می دهند تا خشک شود و سیاه گردد و نقش پذیرد.  
 تَقْبُضُ: چروک خوردن.

الجلد يتقبضُ بالقدم: پوست بر اثر گذشت زمان چروک می خورد.  
 و من الأسفار ما لا يثبت على وجه الكتاب الا بالزَم لها والتسفير محدث، فما يكون اذا قَدُمُ وتقلص (تی ۲۵)  
 از کتاب ها پاره ای هستند که به رویه خود ثابت نمی مانند مگر به وسیله تسمه ای بر آنها و یا صحافی جدید برای آنها. البته این به وقتی است که زمان زیاد بر آن بگذرد و جمع شدگی و چروک پیش آید.  
 تقیب: کمانی ساختن، به شکل قوسی در آوردن.

کتاب را در قید محکم ببندند. گُراسه ها درین وقت پس از ردیف کردن کمی بالا آورده می شوند و بعد از آن قسمت ته و عطف کتاب قوسی شکل می شود. در صحافی و کتاب پردازی این کمانی شدن قسمت ته یکی از اصول و قواعد صحافی است، زیرا ته بندی اگر کمانی محدب نشود بلکه صاف و مسطح باشد پس از مدتی جلوی کتاب (= صدر کتاب) بیرون می زند و اما اگر آن کمانی محدب بود و مدتی بر آن بگذرد قسمت جلوی کتاب کمانی مقعر می شود و قسمت ته آن کم کم مسطح می شود.  
 تقفیه: پشت بندی کردن، ته دوزی نمودن.

قفا، انتهای گردن. قافیه هر چیزی انتهای آن شیئی است و «قافیه» و «قفا» یکی می باشند. (لسان العرب)  
 بعد از ته دوزی و کمانی کردن قسمت عطف گُراسه ها این قسمت کراسه ها را سریشم می مالیم و به روی سریشم مالیده شده سه برگ کاغذ نو یا کاغذ کهنه (= مرتفد) قرار می دهیم و این کاغذهای کهنه نباید پاره از هم در رفته باشند بلکه تا حدی باید توان واستقامت داشته باشند.

و کتاب هایی که جرم آنها خشک است باید به جای سه برگ، چهار برگ از کاغذ جدید قرار داد و قرآن های با لَت چوبی دارای باریکه هایی از پوست می باشند که بین لت و قرآن قرار می گیرد و این تکه و باریکه پوست بر قسمت انتهایی گُراسه ها دوخته و چسبانده می شود و سپس به روی آن یک برگ پوست نه چیز دیگر الصاق می کنند و سپس این باریکه های پوست (= معلقات/strip) را به لَت می چسبانند. (تی ۱۷)  
 جرم: جرم.



[جرم عبارت از حجم شیئی با توجه به موادی که این حجم را پر کرده است. به مثال های زیر توجه شود: نسخه قرآن فی الجرم الكبير، مكتوبة بالذهب: نسخه ای از قرآن در جرم بزرگ و نوشته شده با زر. الجرم اللطيف: جرم سبک.

إذ كل واحد من هذه المصاحف قد أعجز يدي بثقل جرمة (جه ۲۴/۸۱): زیرا هر یک از این قرآن ها به واسطه جرم سنگین خود دست مرا عاجز کرد. جز: جزو، گراسه.

[تعدادی از صفحات که با هم دوخته می شود و مجموع چندین جزو یک کتاب را تشکیل می دهد.] به مثال های زیر توجه شود:

و ثمانية أجزاء من التعليقة لأبي اسحق التونسى (سج ۳۶۳): هشت جزء با خط تعلیق از ابی اسحاق تونسى. جزء واحد كبير الجرم، فى كاغذ شرقى (سج ۳۴۶): یک جزء به اندازه بزرگ در کاغذ شرقى. جف: خشک شدن.

جفت الورقة: برگ نوشته شده خشک شد.

جلد = رق: پوست.

لم زينت لى النسخ فى الجلود، و حشنتى على الأدم، و أنت تعلم أن الجلود جافية الحجم و ثقيلة الوزن (جه ۲۵۲/۱): برای چه نسخه ها را در پوست ها برای من زیور دادی و برای چه مراد به کارگیری جرم تشویق کردی و در حالی که تو می دانستی که پوست ها از حیث حجم خشک و از جهت وزن ثقیل و سنگین اند. أحمل للحك و التغيير: آن تراشیدن و تغییر دادن را می پذیرد.

لرديدها ثمن و لطرسها مرجوع: برای ضخیم و کلفت آن (مقصود جنس نامطلوب آن) قیمت است و برای ورقه و برگ آن خاصیت تاخوردگی دارد.

المعاد منها ينوب عن الجدد: در حالت بازگشت از آن تاخوردگی به جای زمینه صاف و محکم قبلی چروک می نشیند.

على الجلود يعتمد فى حساب الدواوين و فى الصكاك و العهود: بر پوست ها در حساب های دیوانی و نگارش قراردادها و عهدنامه ها تکیه می شود.

إن كان اليوم لثق استرخت: اگر روز مرطوب باشد پوست و امی دهد و شل می شود.

الوراق لا يخط فى تلك الأيام سطرأ و يقطع فيها جلدأ: نسخه برداران درین گونه روزها سطری بر آن نمی نویسند و قطعه ای از آن برای تجلید به کار نمی برند.

استرسلت فامتدت: چون پوست از خشکی به در آید و شل شود کش می آید.

متى جفت لم تعدالى حالها الامع تقبض شديد و تشنج قبيح: و پس از آن چون پوست خشک شود دیگر به حال نخستین خود جز با چروک شدن شدید و لرزان شدن زشت باز نمی گردد.

أكثر عقداً و عجراً: پوست ها اغلب گره و ناصافی و گوی سانی دارند.

أكثر خباطاً و أسقاطاً: در پوست تیرگی رنگ و خطای در نوشتن بسیار است.

الصفرة اليها أسرع: سریع زرد رنگ می شود.

سرعة انسحاق الخط فيها أعم: سرعت پخش شدن خط در پوست عمومی است.

خبر: رنگ.

يقال للخبر اللون (قت ۱۶۳): خبر را رنگ نیز می گویند.

حباك: شیرازه کتاب.

برای شیرازه بندی کتاب ابتدا باریکه ای (=مفتولی) از چرم یا پوست به ضخامت قطر کتاب بر می گیریم و بعد سوزنی بانخ ازین باریکه رد می کنیم و آن را به نخستین جزو (=کراسه) کتاب می دوزیم [طرز دوختن به جزو یعنی کراسه چنین است: چون هر کراسه چند برگ از کتاب است که روی هم قرار گرفته و سپس تاخورده است، لذا اگر سوزن بانخ را از یک نقطه تاخورده برگ آخر کراسه داخل کراسه کنیم این سوزن از نقطه تاخورده صفحه وسط کراسه در می آید بعد باز سوزن را از نقطه دیگر تاخورده آن صفحه وسط فرو می بریم تا از نقطه دیگر تاخورده صفحه آخر کراسه بیرون آید] از آنجا که این کراسه نخستین کراسه است یعنی یک طرف کتاب می باشد این سوزن زنی یعنی دوخت را دوبار انجام می دهیم تا باریکه محکم به این کراسه اوک دوخته شود. بعد جزوهای کتاب را نسبت به این جزو، کمی باز می کنیم و سوزن را به همان طریق به کراسه سوم داخل می کنیم و این عمل را مرتب ادامه می دهیم تا به کراسه آخر رسیم که طرف دیگر کتاب است. باریکه چرم به این کراسه آخر مثل کراسه اوک دوبار می دوزیم. پس از خروج سوزن دوباره دوخت را نسبت به کراسه ها که یک در میان اول که ن دوخته بودیم ادامه می دهیم تا به کراسه اوک رسیم این عمل را توری دوزی (=تشیبک) می گویند. چون دوخت بدین ترتیب به پایان رسید روی آن حریر می کشیم البته با چسب، گاه این حریر کشی می تواند با عمل توری دوزی همراه باشد یعنی توری دوزی و حریر کشی یک عمل شود و گاه در توری دوزی می توان حریر را دخالت نداد و توری دوزی تنها بانخ انجام شود [در آن وقت که بخواهند حریر در شیرازه وجود داشته باشد حریر را به توری می چسبانند] پس ازین اعمال قسمت زائد تکه چرم را از شیرازه می بریم تا شیرازه کامل شود و جدا نگردد.

شیرازه انواع دارد: شیرازه دالبری (=الحبک الدالی)، شیرازه رومی (=الحبک الرومی)، (تی ۱۹)

حدید الضرس: مهر دنداندار.

بر قطعه ای از مس یا چوب محکم شکل های خاصی می کنیم (=محفورة) و سپس این قطعه یا چوب محکم را پس از گرم کردن به روی پوست با فشار قرار می دهیم [معمولاً جلد و آن مس یا چوب را پس از آنکه به روی پوست قرار دادند داخل گیره یا منگنه می کنند تا فشار کافی بر آن وارد آید] بدین ترتیب آن نقش روی مس یا چوب به روی پوست می افتد. [صحافان قدیمی یعنی غیر فرنگی کاران این گونه شکل دادن را شکل کوبیده می گفتند] و این مهر دنداندار هفت قسم است:

۱. تکحیل الضرس: مهر دنداندار سرمه کش (دندانها به شکل میله سرمه کشی است).

۲. تکحیل الطویل: مهر با خطوط دراز شبیه میله سرمه کشی.

۳. حدید الصلہ: مهر با خطوط متصل.

۴. حدید الضرس: مهر دنداندار ساده.

۵. حدید الضفرة: مهر با شکل گیسو.

۶. حدید الطویل: مهر با خطوط مجزا.

۷. حدید النقطة: مهر با شکل منقط.

حدید النقش: مهر دارای نقش و نگار. (تی ۱۰؛ عم ۹۸)

جلدپردازان تعداد کثیری ازین گونه مهرها را ذکر می کنند، ولی آنچه در زیر می آید «حدیدالنقش» های ضبط شده در کتب قدیمه کتابخانه ها یا موجود در موزه هاست نه آنچه اکنون در دست صحافان است چه بر حسب زیورها و انواع اسلوب فنی نقش ها بسیار فراوانند. ما این حدیدالنقش ها را با این نام ها در کتب یافته ایم [معلوم می شود که نویسنده فقط اطلاع بر اسم آنها پیدا کرده و خود آنها را ندیده است]:

۱. الصدر، یسمی صدر الباز: نامیده می شود به سینه باز؛ ۲. الخالدی؛ ۳. النقطة؛ ۴. المدورة؛ ۵. الصقال،



«دست» هم نامیده می شود؛ ۶. صقال رقیق؛ ۷. المنقاش، این نوع قسم های گوناگون دارد؛ ۸. نَقَطُ النَقْش؛ ۹. اللوزة؛ ۱۰. الممْلَسَة به آنها «مصقله» و «مَشْطَب» نیز می گویند؛ ۱۱. الطریقان؛ ۱۲. العشر، برای طلاکاری ممکن است آن دارای نقش یا بی نقش باشد؛ ۱۳. المَجْوَاب، برای بُرْش طلا؛ ۱۴. الصَفِيحَة: ورقه ایست در جلد که به روی آن حدیدالنقش شکل می اندازد؛ ۱۵. المَشْعَار و طعمته (نام دیگر آنست)؛ ۱۶. المَضْرِبَة؛ ۱۷. القَمْحَة؛ ۱۸. السَّفْط؛ ۱۹. المَرْبَعَة؛ ۲۰. العُقْدَة؛ ۲۱. ظَهْر القَلْبِق. آنچه واژه های مزبور نام خاص و مُهراند و در فارسی نظیر آنها به دست نیامد به ذکر نام عربی آن قناعت شد و آنچه ازین نام ها مستفاد می شود باید این نام ها برین مُهرها یا از جهت عملی باشد که آن مُهر انجام می دهد و یا از جهت نقش و نگاری است که به روی مهر بوده و آن را به جلد منتقل می کرده است].

حلیه: آرایه، زیور.

مُزَالَة الحلیة (سج ۳۴۵)؛ مقلوعه الحلیة (سج ۳۴۶)؛ آرایه از بین رفته.

خاط: دوزنده [اسم فاعل از مصدر «خَیْط»، این مصدر دو اسم فاعل دیگر نیز دارد: «خائط» و «خِیَاط»].  
و تَحْتَرِزُ فِی تَخْیِیطِ الطَّرِيقِ فِی الْأُذُنِ أَنْ یَأْتِی عَلَی خَیْطِ الْاِسْتِوَاءِ مَعَ التَّخْیِیطِ الَّذِی فِی وَجْهِ الْکِتَابِ بِالطَّرْرِ (تی ۳۱): در دوخت جدول منقوش دامن از دوخت راست و هم سو با دوخت حاشیه و کناره رویه کتاب پرهیز می کنی.

خَزَم: ردیف کردن.

خَزَمَ الشَّیْءَ یَخْزِمُ خَزْمًا: (شکّه): ردیف کرد، منظم نمود آن را.

برای ردیف کردن کراسه ها (= جزوها) به جهت دوخت، ابتدا نخ های یک اندازه را بگیرند و محکم به هم برتابند (= مفتول سازند) سپس کراسه های کتاب را پهلوی هم نهند و اگر کجی داشته باشند با کوبیدن مُشته بر آنها آن کجی را بر طرف کنند و در صورت مرتب بودن صفحات نوشته کراسه ها، کراسه ها را به همان ترتیب از ناحیه راس کتاب مرتب کنند.

این تنظیم و ردیف کردن همراه با دوخت است و این دوخت (یعنی دوخت پس از ردیف کردن) باید سست باشد تا درفش بتواند کراسه ها را برای گنبدی و قوسی کردن ته کراسه ها بالا برد. (تی ۱۵)  
خَضَّخَضَ: تکان دادن.

یُخَضِّخِضُ مَا بَقِيَ مِنَ التَّرَابِ (عکب ۲۷۸): تکان می دهد خاک باقیمانده برنشته را.  
خَلَصَ: جدا کرد.

باعد بین الأوراق الطرية حتى لا تلتصق: ورق های مرطوب را از هم جدا کرد تا به هم نچسبند.  
نفرش خرقة فوق اللوح و تضع (الأوراق) علیها، ثم تخلصها ورقة ورقة حتى تکمل: تکه ای پارچه را روی تخته صحافی (= لوح) پهن می کنی و این برگ های کاغذ را روی آن پارچه قرار می دهی، و سپس ورقه ها را یکی بعد از دیگری از هم جدا می کنی تا کار به انتها رسد.  
خَلَى: ترک کرد.

و تُخْلِی حَتَّى یَجْفَ: (= ترکه): ترک می کنی آن را تا خشک شود.

یُخْلِی بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ (عکب ۲۷۸): ترک می شود پاره ای روی پاره دیگر.  
دفتر = جزو، کراسه (سج ۳۶۰).

الدفتر انقطعت خزامته، انحل شداده، تخرمت رطبه، تفرق ورقه، اشتد جمعه، عسر نظمه، امتنع تألیفه، ضاع أكثره، الدفتان أجمع، ضم الجلود إليها أصول، الخزم أصلح دفاتر متفرقة، مبنوثة (جه ۲۲۷/۱)، مبدأ فی الدفاتر (جه ۲۴۷/۱): جزو نظمش گسیخت، همبستگی آن از هم باز گردید، آنچه اوراق جزو را به هم می پیوست



پاره شد، برگ‌هایش پراکنده گردید، جمع‌آوری آن مشکل شد، نظم آن سخت گردید، به هم پیوستن آن ممتنع گردید، اکثر اوراق آن ضایع شد، دُو تَلَّتْ به هم نزدیک‌تر شوند، پیوستن پوست به آنها حفظ‌کننده‌تر، ردیف کردن دفاتر پراکنده و پخش شده را اصلاح کرد؛ پخش شدگی در جزوها.

دَقْمَاق: چکش، فندق شکن.

دَقْمَاق من خَشْب العتم، الزیتون الجبلی (عکب ۲۷۹): چکش کوچک ظریفی از چوب زیتون کوهی.

دَلک: صیقل داد، پرداخت کرد.

یدلک الورق بکرة من خشب: برگ کاغذ به وسیله کره‌ای از چوبی صیقل یافته و پرداخته می‌گردد.

الدَوَاة: دوات، مرکب‌دان.

أدویت دَوَاةٌ، أى اتَّخَذت دَوَاة فأنَا مُدَوٍ، بائع الدوی: دَوَاءٌ، و صانعها: مُدَوٍ، و حاملها: دَاوٍ (قت ۱۶۲). چون برگیرم دوات را «مُدَوٍ» نامیده می‌شوم، فروشنده مرکب‌دان «دَوَاءٌ» نامیده می‌شود و سازنده آن: «مُدَوٍ» و حمل‌کننده: «دَاوٍ».

هر دَوَات شامل ۱۷ آلت است که اوک اسم هر یک ازین آلت‌ها با حرف میم می‌آید. (صب ۴۳۴/۲)

دوات‌های چوبی امروزه کنار گذاشته شده و به جای آن دوات‌هایی آمده که از چوب آبنوس و صندل سرخ است و در قرن ما [= قلقشندی، ۹۷۸ هـ.] قضاات و توقیع‌نویسان قضاات و پاره‌ای از شاهدان دیوان‌ها آن را به کار می‌برند و در تزئین و زیورکاری آن با طلا و نقره بین فقیهان خلاف است. نگاه کنید به رأی شافعی. (صب ۴۳۲/۲)

در مصر به جای دوات‌ها مسی زرد رنگ و فولادین، دوات‌های آبنوس به کار می‌برند و در گران‌قیمت کردن و زیبایی آن مبالغه می‌شود. اما در کاربرد دوات مسی و فولادین، دوات مسی کاربرد بیشتر دارد تا دوات فولادین، زیرا دوات مسی با اهمیت و با ارزش‌تر است و وزیران و والامقامان از آن استفاده می‌کنند.

ذَهَب: طلاکاری کرد.

طلاکاری چسباندن و الصاق آب طلا یا ورقه طلا بر کتاب یا بر برگ از کاغذ یا بر پوستی است.

«فَرغَ من کتابته و تذهیبه ایدغری بن عبدالله المذهب سنة ۷۱۲ هـ»: فارغ شد از نوشتن و طلاکاری آن ایدغری بن عبدالله المذهب در سال ۷۱۲ هـ.؛

S. Bhiri "Les lettres d'al-Nasir Dawud", *Arabica*, iv, (paris 1968), p.170.

الإذهاب الكبير، مصطلح علی زخرفة صفحات كاملة من المصاحف القديمة (سج) طلاکاری کردن بزرگ، اصطلاحی است برای تزئین صفحات کامل قرآن‌های قدیمی.

رأس المسطرة: ابتدای نوشته هر صفحه کتاب، نوک خط‌کش.

رَبعة: ظرف، مربع (لسان العرب): جعبه‌ای شبیه مکعب که از چوب یا از فلز برای نگاهداری جزوات و کُرَاسه‌های یک نسخه واحد از قرآن یا برای قراردادن و خزینه کردن چیزهای کمیاب ساخته می‌شود.

رَبعة عود بالیة مکسورة (سج ۳۵۶): ربعة چوبی کهنه و شکسته.

رَبعة عود مقسمة علی ثلاثة بیوته (سج ۳۵۷): ربعة چوبی سه خانه‌دار.

رَبعة عود کبيرة الغير مغشاة (سج ۳۵۹): ربعة چوبی بزرگ و بدون پوشش.

رَبعة عود مدهونة، بأرکان و مقابض نحاس (سج ۳۶۹): ربعة چوبی که قسمت‌های اصلی و دسته‌هایش مس گرفته شده است.

رُخامة: تخته سنگ صحافی که از مرمر است.

هی البلاطه (تقدمت) آن بلاطه است که در قبل آمد.  
 قصب صنعة التسفير: استخوان اصلی صنعت کتاب‌پردازی [مقصود این است: سنگ مرمر صحافی  
 استخوان اصلی این صنعت است].

رزم: بسته‌بندی کرد، برخورد کرد.

حجر مسنون ترزم به جوانب الورق حتی یخرج مافیه الماء، و یبقی فیه رطوبة لا غیر: سنگ صیقل  
 یافته‌ای که اطراف کاغذ را به آن برخورد می‌دهند تا آب کاغذ از آن خارج شود و در آن فقط رطوبت باقی  
 ماند (در عمل کاغذسازی).

در لسان العرب آمده: رزم علی فریسته: به روی شکارش نشست.

الرزمة من الثياب = ماشد فی ثوب واحد: آنچه از یک دست لباس بسته شود.

رزمها ترزیمًا، إذا شد دثها رزمًا: آن را محکم بسته‌بندی کردم وقتی که بسته‌هایی از لباس  
 بسته‌بندی شود.

رش: پاشید.

رش علی [الورق] الماء رشًا رقیقًا: پاشید بر ورق پشنگی رقیق از آب.

رشم: علامت گذاشت.

صیغه من رسم. خط، علم علامه، رشوم (دوزی ۵۳۷۱): رشم صیغه‌ای از رسم یعنی خط کشید،  
 علامت گذاشت.

در لسان العرب: رشم کل شیء علامته. (ج: رشومات): رشم هر چیز علامت آن چیز است. (جمع آن:  
 رشومات است).

فانک ترشم القدر الذی ترید أن تقطعه من رأس المسطرة و من أسفلها (تی ۱۸): آن قدر که می‌خواهی از  
 بالای نوشته کتاب یا پایین آن ببری علامت می‌گذاری.

رصف: به روی هم قرار داد، سنکچین کرد.

بقی الورق کله مرصوفاً بعضه فوق بعض: همه کاغذها یکی به روی دیگری به طور مرتب قرار می‌گیرد  
 و باقی می‌ماند.

رعف: جاری شد، آب چکان گردید.

رعف القلم، یرعف، فهو راعف، اذا قطر: آب چکان شد قلم، آب چکان می‌شود. آن آب‌چکان است.

أرعفت القلم إرعافاً فهو مرعف: مرکب نوک قلم را زیاد کردم و نوک قلم پر مرکب شد.

رق: پوست، پوست آهو.

رقوق النصاری يجوز بیعها و محوها و إعادة استعمالها، و هی طاهرة (المعیار ۹۴/۱): خرید پوست‌های آهو  
 یا پوست‌های دیگر که تعلق به نصاری دارد و برطرف کردن آثار نصاری از آن و تمیز نمودن آن و اعاده  
 کاربردش جایز است و چنین پوستی طاهر می‌باشد.

الرق یخزم بالحریر: پوست به حریر الصاق می‌شود.

الرق یخزم علی کراستین، لآته أصلب من الکاغذ (تی ۱۵): پوست بر دو کراسه چسبانیده می‌شود، زیرا

پوست از کاغذ محکم‌تر است.

رقة: تکه‌ای از پوست [رقة به طور کلی تکه‌ای از کاغذ یا پوست یا چرم یا پارچه می‌باشد].

در اصطلاح صحافی «رقة» قطعه‌ای از پوست است که به اندازه کتاب بریده شده شود، ولی هنوز آن را

تمیز نکرده باشند.



رَهک: بین دو سنگ آس قرارداد و خرد کرد.

[رَهک]، رَهک، رَهکاً جَشَه بین حجرین. طحن: بین دو سنگ آس قرارداد و خرد کرد. آرد کرد.

ثم ترهک من الذرة البيضاء: سپس از ذرت سفید آرد کرد.

الرهيك يُشَدُّ بِخَرْقَةٍ خَشْنَةٍ حَتَّى يَخْرُجَ مِنْهَا مَادِقٌ مِنَ الرَّهِيكِ، يَصْلُحُ لِمَسْحِ وَجْهِ الْوَرَقَةِ: آنچه آرد شده در پارچه ضخیمی به محکمی بسته می شود تا آنچه بسیار ریزتر از آرد است ازین پارچه خارج شود و این آرد بسیار ریز برای مالیدن بر دو طرف ورقه نیکو می باشد.

زاج: شب یمانی.

این ماده در بعضی از مواد لازم برای کتاب سازی به کار می رود، اصل واژه فارسی است و آن را به زبان فرانسوی les vitriols می گویند و آن از لحاظ شیمیایی همان اکسید آهن (Sulfat de fer) است و در مغرب برای رنگرزی به کار می رود و در آنجا «بارودیه» نام دارد. زاج های دیگری نیز وجود دارند که اکسید مس (sulfat de cuivre) می باشند و «توتیا» نامیده می شوند و کبود رنگ اند.

زاج دارای انواعی است: القلقندیس [در فارسی آن را «زاج سفید» می گویند]، القلقطار [در فارسی آن را «زاج زرد» می گویند]، القلقنت: زاج سبز، و زاج صوری: ابه فارسی آزاج قرمز است. بهترین نوع آن «زاج سبز مصری» است و بعد از آن «زاج سفید» است. رجوع به تحفة الاحیاب (زاج، شماره ۱۴۴) شود.

زَبْرُ: نگاشت، نبشت.

زَبْرَتُ الْكِتَابِ، أَزْبُرُهُ وَ زَبُورًا إِذَا كَتَبْتَهُ: کتاب را نوشتم. الزَّبْرُ، یعنی: کُتِبَ. مفرد آن «زبور» است.

زَخْرَفَ: زینت و زیور داد.

زَخْرَفَ: إِذَا حَسَّنَ وَ زَيَّنَ وَ نَمَّقَ: زَخْرَفَ، وقتی می گویم که نیکو کرد و زینت و زیور داد.

كَمَا رَقَّشَ فِي ظَهْرِ الْأَدِيمِ قَلَمٌ (قت ۱۶۴): همچنان که قلم در پشت چرم زیور داد.

سَحَا: پوست کند.

قَشَرَ: پوست کند؛ السَّحَاةُ ناحیه گیاه خاردار.

المسحاة تقشر الارض (قت ۱۶۵): کج بیل (= hoe) پوسته زمین را برمی دارد.

السَّفَرُ: کتاب.

السَّفَرُ يَجْمَعُ عَلَى اسْفَارٍ: السَّفَرَةُ: الکتبة، واحدهم سافر: سَفَرَةٌ، جمع است و مفردش «سافر» است و سَفَرُهُ یعنی کتاب ها (سافر یعنی کاتب و معنی دیگر آن مُسَافِرٌ = سَفَرٌ کننده است. بالنبطیه «سافرا»: یعنی این واژه به زبان نبطی «سافرا» می باشد. در قرآن آمده: «بایدی سَفَرَةٌ».

کتاب را «سفر» می گویند، از آن رو که چیزی را آشکار می کند و توضیح می دهد. در مغرب و اندلس «سفر» به جلد کردن گفته می شود: کل کتاب مُجَلَّدٌ أو مُسَفَّرٌ: هر کتابی جلد شده است (بدین ترتیب می توان به جای «مجلد» کلمه «مُسَفَّرٌ» گذارد زیرا هر دو به یک معنی اند).

ثلاثة أسفار مجلدة من تبصرة اللخمي (سج ۳۶۲): سه کتاب تجلید شده از تبصرة لخمی.

سفر فيه اللمع في أصول الفقه: کتابی است که در آن مطالب مهم اصول فقه آمده است.

سفر فيه وثائق ابن مغيث: کتابی است که در آن وثائق ابن مغيث آمده است.

الأسفار البوالية، توضع علامات في وسط الكرايس حتى يمكن الاهتداء اليها (تی ۲۷): در کتاب های کهنه علاماتی در وسط جزوها و کراسه ها قرار داده می شود تا امکان دسترسی به آنها به وقت ضرورت پیدا شود.

جلد کردن مصري - شیوه کار و نقش و نگار آن (تی ۳۱).



التسفير المصري: طريقة عمله و زخرفته (تی ۳۱): جلد کردن مصری - شیوه کار و نقش و نگار آن.  
سفن: تراشید.

السفن و المسفن، قدومٌ تُقشر به الأجداع: سفن یا مسفن، تیشه‌ای است که به وسیله آن پوست ساقه نخل را می‌تراشند. [اجذاع، جمع: جذع است و جذع به معنی: ساقه درخت و نیز جسم انسان بدون سر و دو دست و دو پاست].

السفن، قطعة خشناء من جلد ضبّ أو جلد سمكة، يسحج به القدح حتى تذهب عنه آثار المبراة سفن، قطعه سخت از پوست سوسمار یا ماهی است که به آن تیری را می‌تراشند که هنوز سنان و پر بر آن گذاشته نشده است، تا آثار چاقویی که به وقت کندن آن از درخت به کار رفته محو شود.

در لسان العرب «السفن» به معنی پوست و قشر آمده با استناد به این بیت امرؤ القیس:

فجأ خفياً، يسفن الأرض بطنه  
تري التراب منه لاصفاً كل ملصق

او به پنهانی و سینه‌خیز آمد در حالی که شکم او زمین را پوست می‌کند

و تو خاک را می‌بینی که به او در نهایت چسبندگی چسبیده است

سفن الأسفار (أزال زوائد الورق بالقشر) (تی ۱۲): سفن الأسفار، یعنی زوائد برگ را با پوست کردن برطرف کرد.

سقی: در مایع فرو برد، سیراب کرد.

السقی، غمس الورق بعد صنعه و جفاهه فی العصاره النشویة أو الرهیک لیصقل سطحه، ویسهل انسیاب القلم علیه (عم ۹۰): السقی، فرو بردن برگ کاغذ است پس از ساختن و خشک شدن آن در شیر نشاسته‌ای یا آردی تا سطح آن صیقلی و پرداخت شود و قلم بتواند به آسانی روی آن حرکت کند.

سکین: کارد، چاقو.

سکین التسویه (عم ۱۱): کارد برش.

سلسله: زنجیره.

السلسله، زخرفة مظفرة مترابطة تطوق سطحی السفر (تی ۳۳): زنجیره تزینی است صیقلی و به هم پیوسته که دورویه کتاب را گردن بندوار فراگیرد.

سوئی: برابر کرد، هم اندازه نمود، برابر ساخت.

التسویه، برابر کردن قطع کاغذ با کتاب و مشخص کردن حدودی است که باید برش خورد.

حجر البرکان تعدل به التسویه، أحسنه الصقلی الملوّح الخفیف (تی ۱۲): با سنگ سنباده عمل تسویه به عمل می‌آید و بهترین آن سنگ سنباده لوحی شکل و صیقلی است.

در تسویه، قرآن‌های با جلد چوبی جلد را محکم می‌کنند و بعد از آن عمل برابرسازی و تسویه برحسب آن اندازه‌ای که مورد نظر در قرآن است انجام می‌پذیرد. پس وقتی که کراسه‌ها ردیف و منظم شدند و پشت دوزی و ته‌بندی انجام یافت درین وقت عمل برابرسازی نسبت به آن قسمت‌های از کاغذهای بیرون زده از جلد انجام می‌شود و اغلب موارد قسمت‌های جلو آمده کراسه‌ها از قسمت پیشین جلد بازره برداشته می‌شود.

سيف: شمشیرک [به اصطلاح صحافان قدیم]، شمشیر.

من أدوات التسفير، یكون طویلاً، جید العرض، نفی البدن، جید السقی (عم ۹۶): شمشیر (یا شمشیرک) یکی از وسایل کتاب‌پردازی است و آن آلتی است دراز با عرضی نیکو و بدنه‌ای محکم و صاف و خوب آبدیده.

شِدْق: لب پایین که از دو گوشه دهان آویخته، دامن، اذن، لسان.  
شِدْق، جزئی از جلد کتاب است که معروف به زبانه (=لسان)، زبانه زائد (=الرَدَّة) و دامن (=اذن) می باشد.  
و أما المصاحف السفریة فإن أشداقها من کُساها تكون من جلد واحد (تی ۲۷)؛ و اما در قرآن های کتابی  
[در المصاحف السفریة می آید] دامن (=طبله) و پوشش آنها از چرم واحدی است.  
آن یكون الشدق كاملاً؛ دامن کامل باشد.

العمل فیها أن تقطع الجلد بزائد ما يطوی علیه الشدق و تبشر، ثم تأخذ قد السفر و قد الشدق، و تطوی علیه  
الجلد (تی ۷)؛ عمل آن این است که پوست اضافی از آنچه برای جلد کردن و «شدق» [یعنی دامن لازم است]  
می بری و سپس آن را با تراش پرداخت می کنی و چیزهای اضافی آن را برمی گیری و آخر این پوست  
(یا چرم) را به اندازه کتاب و دامن می بری و بعد آن را بر کتاب می گسترانی.  
الشفا (عم ۹۵)؛ درفش.

الشفا، یكون دقیقاً جيداً؛ درفش باید کاملاً تیز باشد. دوزی (۲۵۱) آن را «اشفی» که جمع آن «أشافی» است  
ذکر می کند.

الشقرة: نشگرده، کاردک.

الشقرة، ینبغی أن تكون حديداً غير لين و لاصلبة، و يكون مقدارها فی النقل و النخفة علی قدر يد الصانع  
(عم ۹۵)؛ نشگرده یا کاردک باید از آهن باشد نه نرم و نه سخت (بلکه میانه آن دو) و اندازه آن از جهت نقل  
و سبکی باید به اندازه دست سازنده و کاربرنده آن باشد.

تكون طویلة للقطع بها، و تقوم عند بعضهم مقام السيف؛ برای بریدن باید دراز باشد و در نزد بعضی ها به  
جای شمشیرک (=السيف) به کار می آید.

شمس: شمشه.

شمس یا شمشه، دایره ای است با نقش و نگار در وسط دو رویه کتاب.

صاف: ليقه پشمی را در دوات قرار داد.

صفت الدواة أصفوها، جعلت فیها ليقه من صوف؛ قرار دادم یا قرار می دهم ليقه پشمینه را در دوات.

كرسفتها، أكرسفتها كرسفة؛ قرار دادم یا می دهم در دوات ليقه ای از کرسف یعنی پنبه را.

صبر: عصاره و شیرۀ گیاهی جامد و قابض، دارویی است.

الصبر، عصاره نباتیة جامدة قابض مجفف للابدان، أجوده السطری (قانون ۶۹۶) صبر، عصاره و شیرۀ گیاهی است

که جامد است (مایع نیست) و قبض کننده و خشکی آور برای بدن انسانی است و بهترین نوع آن «سطری» می باشد.

صیغ الجلد: رنگین کردن پوست.

یصیغ بصباغ الورق نفسه، یمرر علی الجلد بفرشاة، ثم یمرر بشبّ مرأ خفیفاً (عم ۱۰۲)؛ پوست نیز مانند  
کاغذ رنگین می شود، ابتداء باید بر پوست برُس [ (=فرشاة: ماهوت پاک کن، برُس/brush) زد و بعد ملح شبّ  
(ملحی است شبیه زاج) را به آرامی روی آن کشید.

[اللون الاسود]؛ آناء به رؤوس مسامیر غیر صداء، قشر رمان، خل، و یصیغ أيضاً بالأخضر و الأصفر و العکر؛  
لون پوست را به وسیله میخ های زنگ نزده، پوست انار و سرکه به رنگ سبز و زرد و تیره در می آورند.

صیغ الورق: رنگین کردن کاغذ.

رنگین کردن کاغذ (به اصطلاح کاغذ ملون ساختن) از طریق پختن مناسب و به حد جوش آمدن مخلوط  
بَقَم با آب به عمل می آید. بدین صورت که چون مخلوط به جوش آمد باید کاغذ را به آرامی در آن مخلوط  
فرو برد و بیرون آورد و در سایه گسترده.



صغار الكتب (جهه ۲۵۷۱): کتاب‌های کوچک.

[مؤلف آن را توضیح نداده ولی مقصود کتاب‌های کوچک مانند قرآن‌هایی که به گردن می‌آویزند است].  
صَفَى: پاک کرد.

أزال الشوائب: یعنی چیزهای نامناسب را از بین می‌برد.

صفیحة: ورقه کوچک برای نقش کردن به روی آن.

الصفیحة للنقش علیها: صفیحه برای نقش کردن بر آن به کار می‌رود.

صَقَلَ: پرداخت، صیقل داد، جلا داد.

صَقَلَ كما یصقل الثوب: پرداخت و جلا داد همان‌طور که لباس جلا داده می‌شود.

صَنَعَ: ساخت.

التصنیع، إخراج الریح من الجلد و التشنج و العوج، و إقامته علی الاستواء، و یكون بمسطرة الریح: تصنیع،

خارج کردن هوا و لرزش و کجی از پوست و محکم ساختن و راست گردانیدن آن است با خط کش

مخصوص هوا.

ضابط: گونیا (=equerr).

آلة قیاس، حَرَفَها العامَّة إلى «الذابد» (تی ۱۶): ضابط وسیله‌ای است برای تطبیق و اندازه‌گیری. عوام آن را

تحریف کرده و «ذابد» می‌گویند.

بعض المسفرین یقیسون بالضابط و القرطوبون: برخی از کتاب‌پردازان با گونیا و پرگار

اندازه‌گیری می‌کنند.

ضَبَّرَ: جمع کرد، دسته کرد.

الضَبْر و التَضْبیر شدَّة تلزیز العظام: ضبر و تضبیر، نهایت جمع شدن استخوان‌هاست.

الأضبارة الحزمة من الصحف و هی الإضمامة. جاء فلان بأضبارة من كتب و إضمامة من كتب: أضبارة،

یعنی دسته‌ای از کاغذ و همان «اضمامة» است. فلانی با دسته‌ای از کتاب‌ها آمده است.

ضَرَبَ: خَلَطَ، قَلَبَ: مخلوط کرد، تغییر حالت داد.

ضَرَبَ ضَرْباً جیداً حَتَّى تَخْتَلط جميع الكتب فی الماء: به خوبی مخلوط کرد آن‌گونه که همه کتاب‌ها در

آب درهم مخلوط شدند.

ضَرَسَ: دندانه.

حَدید الضرس: مُهر دندانه‌دار.

الطَباق: طبق‌ها.

طَباق، جمع طَبَق است و آن ورق‌های با قطع بزرگ می‌باشد که به روی آن قرارداده‌ها و پیمان‌نامه‌ها را

می‌نوشتند.

كتب الطباق و الأجزاء (تاریخ ابن قاضی شهبه ۳/۳۷۱۲): ورق‌های بزرگ و جزوهارا نگاشت.

صَنَفَ لَهُ کتاباً و أهداه له علی الطباق (الضوء اللامع ۸۷۱۰): برای او کتابی تصنیف کرد و آن را به روی

کاغذهای با قطع بزرگ نوشت و به او اهدا نمود.

فی الطبَّق الكبيرة من الكاغد الشرقي (سج ۳۴۵): در ورق با قطع بزرگی از کاغذ شرقی.

طَرَحَ: انداخت، فروافکند، ریخت.

طرح فيه نشأ جیداً نقیاً: در آن نشاسته پاک و تمیزی ریخت.

طَرَّرَ طَرَّةً: کناره‌ها و حاشیه‌های اطراف کتاب.

طَّرَر، جمع: طَرَّة است و آن کناره‌های قطعه پوست است پس از صاف و هموار کردن و زواید گرفتن آن به وسیله «بَشْر». این تسویه پوست به وسیله «خط کش» تمام می‌شود و «نشگرده» (=مقدمة) برای آنچه از طریق مسطره از پوست زائد آمده به کار می‌رود و آن زائد را قطع می‌گرداند. (تی ۲۴)  
طریق: جدول.

و لا بُد من جَرِّ الطَّرِيقِ علی حواشی الطَّرَر بطول السَّفَر و عرضه (تی ۳۰): و رسم و کشیدن جدول بر حواشی کناره‌ها چه در جهت طول کتاب و چه در جهت عرض آن ناگزیر است. مؤلف این کتاب لغت این قول را چنین تفسیر می‌کند: برای تزئین جلد باید فضایی محصور بین دو خط موازی (=جدول) یا آنچه شبیه به دو خط موازی است در طول و عرض رویه کتاب احداث کرد.  
الطَّلَاء: مالیدن، آغشته کردن.

برای مرطوب و زیبا شدن پوست باید بر آن بَقَم (=بکم) و مَرَج (=تلخه گندم) خیس شده مالید (تی ۲۳، ۲۹) و در صورتی که پوشش کتاب تمام شود، ولی مدتی طول بکشد و بر آن نقش و نگاری نشود، چون بخواهند بر آن کار کنند روغن گردو یا لعاب خطمی می‌مالند. (تی ۳۲)  
طَلَس: محو شدن نوشته.

اگر کتابی که نوشته آن محو شده برای رفع آن بازنویسی نشود می‌گویند: یصیر الکتاب طلساً؛ وقتی که نوشته کتابی را پاک و محو کردی و خط آن را از بین بردی می‌گویی: طلست الکتاب؛ و اگر نوشته پاک شده را بازنویسی کردی می‌گویی: طرست الکتاب [طلس مقابل طرس است].

أطلس الکتاب، ای امّحه: پاک کن کتاب را، یعنی: محو گردان نوشته کتاب را.

التطلیس (قت ۱۶۴): اسم ازین فعل بر وزن فَعلة یعنی: «الطَّلِسة» است.

طَلَع: حاصل شد، به وجود آمد.

كُلَّمَا طَلَع فِي الْقَالِبِ وَرَقَهُ قَلَبَ الْقَالِبِ عَلَيَّ وَجْهَهُ الَّذِي فِيهِ الْوَرَقَةُ، وَأَمْسَحَهُ بِخَرَقَةٍ بِكَفِّكَ مَسْحَتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا، حَتَّى تَسْقُطَ الْوَرَقَةُ مِنَ الْقَالِبِ (عکب ۲۸۱): هر وقت در قالب ورقه‌ای به وجود آمد قالب را به سویی که ورقه در آن است بگردان و سپس با تکه پارچه‌ای که در کف دست داری دو یا سه بار بر آن قالب بکش تا آن ورقه از قالب بیفتد.

ظاهر: نامی است برای آماده کردن هیأت کتابی.

ظاهر، اسم روش سختی است برای آماده کردن هیأت کتابی که هنوز نوشتن آن تمام نشده و در نزد کاتب آن قرارداد، درین وقت اهل خبره‌ای که برای تهیه آن قیام می‌کند به جهت کار خود بر شناسایی جزوها و شناسایی قالب کاغذ تکیه می‌نماید. این عمل برحسب نمونه‌هایی انجام می‌شود که اندازه کراسه‌های آن به دست است. (تی ۲۶)

عَدَل: مطابقه کرد.

عَدَلَ الْكَرَارِيس: کراسه‌ها (=جزوها) را مطابقه و تطبیق کرد.

عُرْوَةُ: بند، رشته.

لا یحتاج الی عروة ولا زر تُزَرَّبُه. و تكون العروة مثبتة فی التجلید: نه حاجت به دسته است و نه نیاز به قرن قفلی برای بستن. و دسته خود به خود با جلد کردن درست کرده می‌شود.

عُقُوصَة: نوعی مزه است.

عقوصة، تدل علی نوع من الطعوم، مشتقة من العُقَص و هو قابض شدید: عقوصة، دلالت بر نوعی مزه (مزه گسی) می‌کند و از کلمه «عَفَص» اشتقاق یافته و آن بسیار قابض است.



و العفص، من أصول صناعة العبر، معرب قديماً: عفص، یکی از ماده‌های اصلی صنعت مرکب سازی است که از دیرباز برای عرب شناخته شده است.

عَکَم: بسته بندی کرد.

[عَکَم، يَعمَم، عَکَمًا: بسته بندی کرد یا می کند متاع را برای بار کردن و حمل نمودن].

الأحمالُ المربوطة المعكَمَة (دوزی ۱۵۷/۲): بارهای بسته شده و حمل بر چهارپایان گردیده.

عَکَام، رجل يربط و يُحمَل الجمالَ و غيرها بأوقار: عَکَام، مردی است که بارهای وزین و سنگین را می بندد و بارشتران و چارپایان دیگر می کند.

و سئل عن رجل باع عَکَم قراطيس بدینار نقدًا ثم استقال أحدهما (البیان و التحصیل ۳۹۶/۷) و سئوال شد درباره مردی که یک بار کاغذ به یک دینار به صورت نقد فروخت و بعد یکی از دو طرف بیع (فروشنده و خریدار) تقاضای فسخ آن بیع نمود.

غراء: سریشم.

تكون من الدرّمك و دقيق الأحمر، و النشا أصلح، و تطبخ مع نقيع الأفسنتين أو أصول العلقم أو الصبر.

و هی تقطع مضيرتها و غفوصتها ما يتكون فی الكتاب من أرضه؛ و مارق منها كان الصق للكاغذ: سریشم از آرد سفید و آرد قرمز (ولی به جای آردها نشاسته بهتر است) درست می شود به شرط آنکه با افسنتین خیسانده یا ریشه حنظل (هندوانه ابوجهل) و با صبر پخته گردد. طعم ترشیده و گس آن موریانه پیدا شده در کتاب را می کشد و سریشم هر چه رقیق تر باشد به روی کاغذ بهتر می چسبد.

غراء التضبیر: سریشمی که برای چسباندن کتاب به عطف به کار می رود.

این سریشم را از نشاسته پس از پاک کردن و پختن با آب به دست می آورند و در وقتی که آن به روی آتش است باید مرتب هم زده شود تا آنکه اجزای آن یعنی ذرات نشاسته در یک نقطه به هم جمع نشوند و به هم نچسبند. این به هم زدن باید بدون توقف باشد والا اجزای آن به هم می چسبند. پس از آنکه این مایع حرارت کافی دید، آن را از آتش بر می دارند و باز حرکت می دهند تا سرد شود و نیز باید توجه داشت که اگر اشیا خارجی به آن برخورد کند موجب تغییر آن می شود و هر گاه با آن چیزی را بچسبانی رنگ سیاه به خود می گیرد، به خصوص اگر آن چیز کاغذ جدید و نو باشد. بعضی از صنعتگران این حرفه کاغذ نو را بدون این سریشم نمی چسبانند.

غراء المصاحف: سریشم قرآن ها.

قرآن ها برای سریشم حاجت به چسب آرد (=درّمك) دارند، چه این چسب محکم تر از نشاسته است، زیرا نشاسته خوب نمی چسباند خاصه پوست را. هر گاه پوست ضخیم بود برای آن سریشمی به کار می برند که فراخور همان پوست می باشد [یعنی غلیظ می باشد].

غَشَى: پوشانید.

[غَشَى، يُغَشَى تغشیه: پوشش به کتاب دادن، صحافی کردن].

پایان کار صحافی قرآن که به ختمه معروف است. این ختمه:

- یا با پوشش آستر شده با حریر سبز است درین حالت رویه لَت جلد (= لوح/tablet) یا با پوست قرمز و نقش و نگاردار می باشد؛

- یا فقط با پوست قرمز ساده بدون نقش و نگار؛

- یا فقط پوشش با پوست قرمز؛

- یا پوشش با پوست سرمه ای است بر لَت آستر شده با پوست قرمز؛





- یا پوشش با پوست سرمه‌ای است که به شکل شرقی برکت بدون تزئین قرار گرفته؛

- یا پوشش با پوست تزئین یافته بر بالای کت است؛

- یا پوشش با حریر به روی چرم با کت چوبی است؛

- پوشش با حریر برکت چوبی (سج ۳۴۵).

غمس: فرو بردن.

فرو بردن برگ کاغذ در عمل «سقی» باید به آرامی باشد تا کاغذ پاره نشود.

فرد: تعدادی فرد از کاغذ انتخاب کرد.

ثم ترجع تفرد الورق، کل خمس أو مایقابلها وحدها. (فرد به معنی: آفرد) پس تو جدا کردن فردی

برگ‌های کاغذ را شروع می‌کنی، یعنی هر پنج پنج یا چیزی مقابل آن (چون هفت هفت کردن و امثال آن

عدد که انتخاب می‌کنی). فرد ثلاثی مجرد [به معنی آفرد ثلاثی مزید] است.

فسد: از بین رفت.

إصلاح ما فسد من حدیده (تی ۱۲): تعمیر آنچه از مهر آن از بین رفته است.

قبطال: خط کش.

قبطال، خط کش می‌باشد که از چوب عالی و محکم می‌سازند. (تی ۱۲)

قراب: صندوقچه، جعبه.

قراب، که جمع آن آقریه است، جعبه‌ای می‌باشد برای نگاهداری و حفاظت کتب و قرآن‌ها.

طرز ساختن این جعبه چنین است: تکه‌ای پوست را می‌گیرند و اندازه آن از حیث طول و عرض و

جهت اربع با قرآن باید به وجهی باشد که فراگیر قرآن شود و درین جا فرق نمی‌کند که قرآن یک یا دو یا سه

و یا چهار جزو باشد و اگر قرآن از جهت جزو بندی چهار تایی باشد دیگر با پوشش بدون چوب آن را پوشش

نمی‌دهند بلکه برای آن بیت یا تابوتی از چوب باید ساخت. و سپس آن تابوت چوبی را پوشش می‌دهند و

خیلی کم اتفاق می‌افتد که برای چهار جزوی پوشش بدون چوب درست کنند چه پوشش‌ها بدون چوب

برای قرآن یک جزئی یا دو جزئی است. (تی ۳۵)

در صندوقچه‌های ساخته از چوب، برگ‌های کاغذ به هم چسبیده به کار می‌برند (تی ۳۶). بر شیوه

ساختن این صندوقچه چوبی نیز قلمدان و جعبه‌های کوچک (= احقاق) و جعبه‌هایی برای وسایل بزرگ

بانوان (= ادراج) و سایر پوشش‌ها و ظروف کوچک نیز ساخته می‌شوند.

قصف: شکست.

ورقه يتقصف = يتكسر (عکب ۲۷۸): برگ آن می‌شکند.

قفل: قفل.

قفلهای ذبح مزجج (سج ۳۴۵): قفل آن طلایی کمانی شکل است. این قفل در قرآن‌های با جلد چوبی

به کار می‌رود.

قمطر: صندوقچه، جاکتابی (= chest) جمع آن: قماطر.

مفرقاً فی القماطر (جه ۲۴۷/۱): پخش شده در جاکتابی‌ها.

کاغذ: کاغذ.

یزبره الحریر (تی ۱۴): در روی آن حریر قرار می‌گیرد.

جمع کاغذ: کغود، و سازنده کاغذ: کغاد است (= papetier).

کتاب: سفر.

كُلْ شَيْءٍ جَمَعَتْهُ وَضَمَّتْ بَعْضَهُ إِلَى بَعْضٍ فَقَدْ كَتَبْتَهُ: هر چیزی را که جمع کنی و قسمتی از آن را به قسمت دیگر ضمیمه نمایی، درین وقت این فعل تو را نسبت به آن شیء «کتبته» می گویند.

و الخيلُ إذا جُمعت إلى بعضها كَتَبْتَهُ: اسبها وقتی جمع شوند (مقصود سواران وقتی جمع شوند) «کتبته» نامیده می شوند.

گذش: چیزی بالای چیز دیگر قرار گرفتن.

شیء فوق شیء (عکب ۲۷۸): چیزی بر بالای چیزی بودن.

کراس: جزو.

و جزء اربع کراریس غیر مجلده (سج ۳۶۲): جزو چهار کراس است وقتی جلد نشده باشند.

لُزْمُ الكَرَارِيسِ (تی ۱۴): فشار دادن بر کراسه ها به وسیله منگنه یا گیره فشار.

کسر: شکست، تا کرد.

كسر الورقة، كسر وسطها بالمسطرة: ورقه را شکست و وسط کاغذ را با خط کش تا کرد.

الکسوۃ: چرم پوشاندن کتاب.

الکسوۃ، الجلد یقطع و یعد و یتشر لیرکب علی السفر (تی ۲۴): کسوۃ، پوست یا چرمی است که بریده و

آماده و پرداخته می شود تا بر کتابی که جلد نشده نصب گردد.

لیقه: لایقه.

پشم یا پنبه ای را که در دوات قرار داده می شود «لیقه» (جمع آن: ألیاق) می نامند، زیرا مرکبی را که در آن

قرار می گیرد حفظ می کند. (قت ۱۶۲)

میرد: وسیله تراشیدن (سوهان).

المیرد، لتسویة رؤوس الجرائد و الدفاتر: میرد، وسیله ای است برای تراش و تسویه (صاف کردن) سر

روزنامه ها و دفترها.

مبگر: پرگار دان، جای قرار دادن پرگار، جا پرگاری.

ما یحفظ فیہ البیکار: آنچه که پرگار در آن نگاهداری می شود.

مقرب: مته، ابزار سوراخ کننده.

مجلد: جلد شده.

مجلده بجلد أحمر منقوش، مبطن بحریر أخضر (سج ۳۶۹): جلد شده با پوست یا چرم سرخ رنگ، نقش

و نگاردار و آستر شده با حریر سبز.

مجلد: جلد کننده.

صاحب عمدة الکتاب جلد کننده (کتاب پرداز، صحاف) را «مجلد» می نامد و در کشورهای غرب مسلمان

مجلد را «مُسقر» می نامند.

مجمع: جا دواتی.

جای دواتی مربع شکل که در اطراف دوات آلات دیگر کتابت قرار دارد (مرادف با قلمدان).

مخواب: بُرنده، قیچی.

لقطع الذهب، تقدم فی حدید النقش: وسیله ای برای برش طلا، و در حدید النقش قبلاً آمد.

مخبره: حبردان.

مخبره، اسم است برای ظرفی که مرکب نوشتاری را در خود حفظ می کند و جدا از دوات در قلمدان



وسایل دیگر قرار دارد (صب ۴۳۳/۲). و مشتمل بر سه عنصر است:

۱. جَوْن: مرکب یا جوهر دان (= inkwell).

در این ظرف لایقه قرار دارد و بهتر آن است که شکل دهانه و خود آن مدور باشد دارای دو زاویه قائمه یعنی نه به شکل مربع، زیرا مرکب یا جوهر در آن صورت در زوایای آن جمع می‌شوند و در آنجا فاسد می‌گردند. ولی اگر به شکل مدور باشد مرکب را بهتر نگاه می‌دارد.

۲. لایقه.

۳. مرکب و جوهر.

و هناك المحبرة السَّرْجِيَّة (تی ۳۹): در آنجا قلمدان چرمی است.

مِخْرَاك: مرکب گردان.

وسیلتی است که مرکب را در داخل دوات به حرکت در می‌آورد تا روان شود و بتوان با آن نوشت. مَحْك: تراشنده.

مَحْكٌ لِلذَّهَبِ، تَرَاشِنْدَه طَلَا. و المَحْكَةُ لِإِصْلَاحِ رُؤُوسِ الْجِرَانِدِ وَ الدَّقَاتِرِ، كَالْمَبْرَدِ: مَحْكَةٌ، وَ سِیْلَتِی است برای صاف کردن و تراشیدن اضافاتی که در سر جراید یا دفترهاست، مثل مَبْرَدِ (سوهان).

مَحْفَظَةٌ: هر چیزی که نگاه دارند و حفظ کننده چیز دیگر باشد.

مِخْيَاط: سوزن، ابره (= needle).

مِخْيَاط، سوزنی است که در قلمدان گذارده می‌شود برای دوختن دفاتر.

مَدَاد: مرکب (جمع آن مدادَة).

مَدَدْتُ الدَّوَاةَ، أَمَدَّهَا مَدًّا، وَ هِیَ دَوَاةٌ مُمَدَّةٌ، إِذَا جَعَلْتَ فِيهَا مَدَادًا. وَ إِذَا كَانَ بِهَا مَدَادٌ فَزِدْتَ فِيهَا آخَرَ، فَقَدْ أَمَدَدْتَهَا إِمْدَادًا فَهِيَ مُمَدَّةٌ. وَ كُلُّ شَيْءٍ أَمَدَدْتَ بِهِ شَيْئًا فَهُوَ مَدَادٌ (قت ۱۶۳؛ صب ۴۶۰/۲) دوات را مرکب ریخته یا مرکب می‌ریزم، مرکب ریختنی، و آن دواتی است که مرکب در آن ریخته شده. وقتی که در دوات مرکب بریزی و یا اگر در آن مرکب بود مرکب دیگر به آن اضافه کنی جمله «أَمَدَدْتُهَا أَمْدَادًا» را می‌آوری و دواتی که در آن مرکب ریخته می‌شود «مُمَدَّة» می‌نامند. و به‌طور کلی هر وقت هر شیئی به وسیله شیئی دیگر کمک شود آن شیء کمک کننده «مداد» است.

مُدِّيَّة: چاقو، کارد کوچک؛ قلمتراش (در اصطلاح نوشتاری).

مُدِّيَّة، تَجْمَعُ عَلٰی مُدِّيٍّ، وَ هِیَ السَّكِّينُ: مُدِّيَّة، جَمْعُ آن مُدِّيٍّ وَ آن چاقو می‌باشد.

مِرْمَلَةٌ: ریگدان.

این آلت را به قدیم «مِرْمَلَةٌ» یعنی خاکدان می‌گفتند و در گذشته آن را از آن رو خاکدان می‌گفتند که آلتی بود برای ریختن خاک در آن، زیرا پس از نگارش، بر روی نوشته خاک می‌ریختند، ولی اکنون این آلت ظرفی است که شن و ریگ بسیار کوچک در آن می‌ریزند. ریگدان از جنس دوات می‌باشد و در دهانه آن یک توری می‌گذارند تا شن درشت از ریگدان خارج نشود و در آن از شن قرمز (= الرمل الأحمر) استفاده می‌کنند، زیرا پاشیدن خاک یا شن به خط سیاه (نوشته) جلوه و زیبایی می‌دهد. البته شن آن ریگ‌های بسیار ظریف و کوچک است و به‌انواعی تقسیم می‌شود:

۱. ریگ‌هایی که از کوه سرخ می‌آورند و آن کوهی است چسبیده به مقطم از طرف شرق.

۲. ریگ‌هایی که از صحراها می‌آورند و آنها کاملاً سنگی و سخت شده و بسیار سرخ‌اند و با قلمتراش و امثال آن از روی نوشته تراشیده می‌شوند و در ناحیه صعید و فیوم ازین ریگ استفاده می‌شود.

۳. ریگ‌هایی که از جزیره‌ای در دریای مدیترانه می‌آورند و آن قسمتی از مدیترانه است که به‌حوالی

طور است. این ریگ بسیار ریز و زرد و شبیه به زعفران می باشد و دارای جلوه و زیبایی خاص و بسیار کمیاب و گران قیمت است.

۴. ریگی که رنگش بین سرخی و زردی است و در آن رگه هایی است که بیننده را به گمان رگه های طلا می اندازد و بسیار گران و کمیاب می باشد و شاهان ازین ریگ برای ریگدان خود استفاده می کنند. *مرمة المصاحف*: تعمیر صحافی قرآن.

*مرمة المصاحف*، عمل تعمیر و اصلاح قرآن های باد کرده [=المصاحف المترهلة: مقصود قرآن هایی است که جلد چوبی آنها باد می کند] را «*مرمة المصاحف*» می نامند. این مطلب از وقف نامه ای که برای ترمیم مصاحف در جامع ازهر به تاریخ ۱۱۷۲ هـ. تنظیم شده اخذ گردیده است. (زک. سجلات باب العالی بدفترخانه الشهر العقاری بالقاهرة، به شماره ۲۵۴، ماده ۵۳۲، ص ۲۹۵). *مزبر: قلم*.

*هو القلم* (صب ۴۳۴/۲): آن قلم است.

*مزودة*: جا مرکبی اضافی.

*ظرفی* است کوچک و لطیف که در آن مرکب می ریزند تا در وقت حاجت به مرکب دوات بیفزایند. *مستحد*: سنگ چاقو تیز کن.

*مستحد سکین*: سنگ تیز کن چاقو، *کالمسن*، مثل *مسن* که آن هم سنگ چاقو تیز کن است (= *whet stone*). *مسطرة*: خط کش (= *ruler/la regle*).

آلتی است از چوب که دو طرفش راست است و برای کشیدن سطر و خط مستقیم به کار می رود و هر گاه نوشته و امثال آن حاجت به خط کشی داشته باشد از آن استفاده می کنند و مورد احتیاج آن در کارهای نوشتاری اغلب در تذهیب است و بهترین جنس آن خط کشی است که از چوب آنوس و چوب بقس است [بقس درختی است بسیار محکم که برای ساختن ملاقه ها (چمچه) و امثال آن به کار می رود. *box-tree*] خط کش هایی برای رسم و نقاشی یا برای مرکب کشی و سرمه کشی (= تکحیل)، اشکالی ندارد که از یکی ازین دو نوع ساخته شود ولی خط کش های برای کار باید از چوب تبریزی (= صفصاف) ساخته شوند و سایر خط کش ها بدین شرح اند:

۱. *مسطرة الرسم*: خط کش رسم و نقاشی. دراز و از بدنه خوب انتخاب می شود که نه ضخیم است و نه نازک.

۲. *مسطرة التحبير*: خط کش مرکب کشی. این خط کش کاملاً نازک است و زیر دو انگشت قرار می گیرد.

۳. *مسطرة التکحیل*: خط کش سرمه کشی. مثل خط کش مرکب کشی بسیار نازک و سبک است.

۴. *مسطرة الخيوط*: خط کش نخ. این خط کش از تعدادی نخ کشیده شده درست می شود که به روی لوح نازک یا پوست قرار دارند و این نخ ها با نهایت دقت و ظرافت به روی صفحه لوح یا پوست چسبانیده شده اند و چنانکه بخواهیم بر روی پارچه یا چیزی سطوری نقش کنیم آن را محکم روی این لوح یا پوست عبور می دهیم تا نخ ها روی آن اثر بگذارند و سطوری روی آن نقش شود.

۵. *مسطرة الريح*: خط کش هواگیر. و آن خط کشی است که برای ساختن جلد به کار می رود و به وسیله آن هوا و کجی و لرزش پوست را بر طرف می کنند و آن را مستوی می گردانند. *مسفر*: کتاب پرداز، صحاف.

*صانع الاسفار*. و قد رايت بعض المسفرين (تی ۱۷): کتاب پرداز، کتاب ساز. بعضی از جلد پردازان را دیدم. این کلمه مصطلح در بین مسلمانان غرب است و مسلمانان شرق آن را *مجلد* (جلد پرداز) می نامند.

مَسْقَاة: آبگیرک، آب دوات کن (= watercontainer).

آلت بسیار ظریفی است که برای ریختن آب در دوات مرکب به کار می‌رود آن را «ماوردیه» (= گلابدانک) نیز می‌گویند، زیرا غالباً برای خوشبو کردن نوشته به عوض آب در این وسیله گلاب می‌ریزند. این وسیله یا از حلزون دریایی ساخته می‌شود و یا از مس و امثال آن. و غرض از به کار بردن آن ریختن آب در دوات به جهت روانی مرکب است تا حاجت به خارج کردن دوات از قلمدان و امثال آن نشود و یا آب از ظرف دهان گشاد در دوات ریخته نشود که موجب زیادی آب از مقدار مورد نیاز باشد. (ص ۴۷۷۲)

مِسْن: سنگ چاقوتیزکنی (= whet stone).

وسیلتی برای تیز کردن چاقو و آن از لحاظ جنس و رویه باید معتدل باشد یعنی نه نرم باشد که آهن تیز شونده در سنگ ایجاد حفره و سوراخ کند و نه بسیار سخت و سفت که سفتی و خشکی آن به آهن چاقو صدمه زند. بعضی صنعتکاران این سنگ را می‌گیرند و پیش از به کار بردن آن را اصلاح و آماده به کار بردن می‌نمایند. آنها برای اصلاح از رواس [اگر این کلمه با فتح را باشد یعنی «رواس» که آن کرفس آبی است و اگر به کسر را یعنی «رواس» می‌باشد همان ریواس یا ریواس است] برای مدت یک شب می‌خوابانند تا خوب از شیره آنها بهره‌گیرد (عم ۹۵) و آن بر دو نوع است:

۱. نوعی است به نام «مِسْن رومی» با رنگ خاکستری بسیار تیره و این نوع از سنگ چاقو تیزکنی از بهترین انواع است.

۲. نوعی دیگر است به نام «مِسْن حجازی» و «مِسْن قوصی» که رنگ آن سبز است. (ص ۴۷۷۲)

مَشَاق: ليقه.

مَشَاق حریر، و هو اللیقة: مشاق حریر و آن ليقه است.

مَشْرَط = مشراط: نیشترک (= lancet).

آلتی است که برای تراشیدن نوشته کتاب یا نامه‌های تمام شده به کار می‌رود و با بودن آن برای تراشیدن نوشته حاجت به چاقو نیست.

مَشْک: مته، درفش، سوزن.

هر وسیلتی که برای سوراخ کردن به کار آید.

المصاحف السَّفَریة: قرآن‌های با جلد چرمی و بدون لت مقوایی و چوبی، قرآن‌های یک لایی یا دولایی. صحافی و پردازش آنها مثل پردازش قرآن‌های معمولی و کتاب‌هاست و بعضی از آنها با کاغذ آستر می‌شوند. در مورد چنین قرآن‌هایی ناچاریم به جهت حفظ آستر آنها تکه‌ای از پارچه یا چرم به روی آنها قرار دهیم (تی ۱۷). این نوع قرآن‌ها دارای دامن (= اُذُن) نیز می‌باشند.

المصاحف المُلَوَّحة: قرآن‌های با جلد چوبی.

طرز جلد کردن قرآن‌ها بدین ترتیب است که ابتدا قرآن را در گیره یا منگنه قرار می‌دهند، ولی قبل از قراردادن آن در منگنه یا گیره، با ورقه‌ای از کاغذ، منگنه یا گیره آن را می‌پوشانند به جهت حفظ جلد از روغنی که از چوب ارز<sup>۳۳</sup> به دست می‌آید و به سبب مرطوبی که پوست را خراب می‌کند و نیز برای ایجاد نقش و نگار بر روی جلد، زیرا مهر یا هر وسیله‌ای که برای ایجاد نقش به کار می‌رود با منگنه‌گذاری زیبا و محکم می‌شود.

۳۳. ارز درختی است بزرگ و محکم و دارای انواعی است که معروفترین نوع آن ارز لبنانی است و یکی از کاربردهای چوب این درخت لت‌سازی برای کتاب و قرآن یا منگنه و گیره‌سازی برای صحافی است این درخت را درخت سدر / Cedar می‌گویند. (مترجم)

طریقه شیرازه بندی درین گونه قرآن ها این است که کت های چوبی را نزدیک شیرازه سوراخ می کنند و این سوراخ را با شیرازه سه بار می دوزند تا خوب محکم شود.

اما طریقه تخزیم درین نوع قرآن ها آن است که سه بار سوراخی را که وسط کت جلد می کنند به سوراخ دوم لت فرو می برند و آن را می دوزند، پس ازین دوختن هانخ را در طرف چوب لت (= لوح) گره می زنند و درین وقت آن را به مصحف می دوزند.

مصفاة: صافی، صافی کننده مرکب.

مصفاة للعبر: صافی مرکب، تصفیه کننده مرکب.

مصقله: پردازش گر.

این وسیله برای اصلاح و برآمدگی ورق (= کشط) به کار می رود تا بر اثر پرداخت آن ورق مناسب و صاف شود و اثری از آن برآمدگی باقی نماند و آن یا سنگی است کوچک و ظریف و پردازش کننده و گرد و یا خرمهره ای است که با آن طلا را بعد از کتابت صیقل می دهند.

مضلفه: وسیله ای است برای تراشیدن کت های چوبی شبیه مقار (= chisle-like impelment).

مط: کشیدن، ممتد کردن.

مططت الحرف ای مددته، حرف ممطوط (ق ۱۶۴): کشیدم حرف را یعنی آن را امتداد دادم، حرف کشیده.<sup>۲۳</sup>

مطرقة: چکشک (= mallet).

و برای کوبیدن به کار می آید.

معصرة: وسیلتی است برای فشار وارد آوردن، آبگیرک.

معصرة ذات حبل: طناب فشار (= rope press).

این طناب در عراق و مصر و خراسان برای بستن با فشار در صحافی به کار می رود و طول این طناب مناسب است با اندازه جزو یا کراسه ای که در آن بسته می شود.

معصرة المنازل: آن را «لحم سلیمان» نیز می نامند و به لغت رومی «کحلبون» (طناب پیچ / crew rope). این معصرة در عراق به کار می رود و طول این طناب بزرگ تر از طول کتاب می باشد با عرض خوب و کافی و با اندام و قواره ای صحیح و کتاب در وسط آن قرار می گیرد. از اینکه گفتیم با اندامی صحیح، مقصود آن است که اگر این معصرة را بخواهیم بر ورقی منطبق کنیم کاملاً بر روی ورق قرار می گیرد یعنی بر آن منطبق می شود. این معصرة دارای ریسمانی از موی خوب و محکم و باریک تر از کنف است که موی دو طرف آن نسبت به سایر قسمت های دیگر آن کنده شده است و در چنین معصرة هایی که موی طرف معصرة کنده شده باشد همیشه شمشیرک برین طرف معصرة قرار می گیرد بدون آنکه از جسم معصرة چیزی گرفته شود.

مغرز: سوزن (= needle).

مفرشة: گستره.

وسیلتی از یک تکه کتان یا پشم یا چیز دیگر از این نوع که زیر قلم ها و سایر چیزهایی که در قلمدان است گسترده می شود.

۲۳. حرف کشیده حرفی است که هنگام نوشتن آن را می کشند و امتداد می دهند در حالی که بدون کشیدن نیز می توان آن را نوشت. (مترجم)





**مَقْدَه:** نشیگرده، کج کارد برای برش کتاب (= crescent - shaped, trimming knife).  
مَقْدَه، برای برابرسازی و برش کتاب است و آن خمیده و دراز می‌باشد و فاصله بین خمیدگی و دسته آن (= نصاب: سته کارد) به اندازه یک وجب و برش با آن مشکل است و کارد اگر محکم باشد برای برش آسان تر است.

**مِقْرَاض** (تی ۱۰): قیچی.

**مَقْسَم** (ار ۱۸۹): قسمت‌گر.

این وسیله شبیه پرگار است و برای کارهای چرمی به کار می‌آید.

**مَقْص:** قیچی (= scissors).

مَقْص، باید خوش کار و از آهن خوب باشد تا بتواند برای بریدن پوست و غیر آن به کار آید و همچنین در برش و تسویه کاغذهای دفاتر و اصلاح آنها مفید است.

**مَقْط/مَقْطَه:** قط زن (= nibbing plaquette).

وسیلتی است برای قط زدن نوک قلم نئین، وقتی که تراشیده شده باشد و مناسب آن است که این وسیله محکم باشد و برش نوک قلم نیز باید به صورت راست و مستوی به عمل آید و نیز در نوک قلم ریشه‌ای از قلم باقی نماند. قط زدن و بریدن نوک قلم همیشه باید به روی شیئی هموار و محکم و غیر شکستنی به عمل آید. (صب ۴۵۷/۲؛ ار ۱۸۹)

**مِقْطَع:** قیچی، برش‌گر (= cutter/scissors).

وسیلتی است که برای بریدن و جدا کردن چرم و کاغذ و پارچه به کار می‌آید.

**مَقْلَمَة:** جا قلمی (= pen box).

ظرفی است که قلم را داخل آن جای می‌دهند، اعم از اینکه جای قلم قسمتی از داخل قلمدان باشد یا خارج آن، ولی جای آن اغلب در داخل قلمدان است و آن از آلات نیست. (صب ۴۵۵/۲)

**مَجْبَس:** منگنه، گیره (ار ۱۸۸) (= book binding press).

وسیلتی است مرکب از دو قطعه آهن یا چوب که موازی یکدیگر قرار دارند و به وسیله دو پیچ یکی در ابتدا و دیگری در انتهای دو چوب به هم وصل شده‌اند و کتاب در وسط این دو قطعه چوب یا آهن قرار می‌گیرد و با پیچاندن پیچ‌ها بر کتاب فشار وارد می‌آورند.

**مَكْتَب:** آموزشگاه خطاطی.

الموضع الذی یَتَعَلَّمُ فیهِ الکتابَة: محلی که در آن تعلیم خط و خوشنویسی داده می‌شود.

**مُكْسِر:** ۲۵: سوارکننده.

الصاق کننده دامن به جلد است و کار آن راست و مستقیم کردن جلو دامن بآلت جلد و متناسب نمودن اطراف آن و نقش اندازی بر روی آن و چسباندن آن به اصل کتاب می‌باشد.

**مُكْسِر:** طریقه‌ای است در چسباندن جلد بر کتاب که در مراحل چند انجام می‌گیرد:

ابتدا آستر را می‌چسبانی و چون خشک شد آن را با سریشم کم در سه موضع به کتاب الصاق می‌نمایی و وقتی که این الصاق آستر بر کتاب خشک شد و خود را گرفت مرحله برابرسازی و برش و پوشش جلد بر کتاب پیش می‌آید که مطابق آنچه گفته شد عمل می‌نمایی و بعد به بریدن دامن می‌پردازیم. برای این کار

۲۵. در اصطلاح صحافان عمل «سوار کردن» قرار دادن کتاب بر عطف لتهای جلد، پس از چسباندن عطف به دولت آماده شده جلد برای تجلید است. (مترجم)



گونیا را به دست می‌گیری و قاعده آن را برابر قسمت جلو کتاب قرار می‌دهی و ضلع دیگر زاویه قائمه، گونیا بر لبه عرض کتاب می‌گذاری و به این طریق از دو طرف دامن می‌بری تا آنکه قسمت وسط دامن تنگ نشود و با درست کردن دامن و متصل کردن آن به جلد، اطراف و کناره‌های آن را برابر می‌سازی و بعد از این جلد را نقش و نگار می‌دهی و سپس آن را به کتاب وصل می‌نمایی و این نوع عمل را «المکسر» می‌گویند (تی ۲۵).

مِکْشَط: پاک‌کن (= scraper).

وسیلتی است برای محو آنچه نوشته شده است.

مِلْزَم: گیره، اشکنج، فشار (= bookbinder's press).

این کلمه مفرد است نه جمع و فقط برای برش و برابری سازی به کار می‌آید.

مِلْزَمَة: گیره کاغذ.

دو قطعه چوب است که وسط آنها به وسیله آهنی به هم بسته شده و متصل گردیده و صیقل‌گران و سوزن سازان آن را به کار می‌برند. این آلت دارای دو تیغه است که از قسمت عقب با فتر به هم بسته شده‌اند و در دو سر آزاد آن ابتدا یک دسته کاغذ متصل به هم می‌گذارند و چون کاتبی یک برگ از آن دسته را نوشت انتهای آن برگ نوشته را بر می‌گردانند و زیر سر آزاد گیره قرار می‌دهند تا کاغذ نوشته شده به طرف کاتب باز نگردد و کاتب بتواند برگ بعدی آن دسته کاغذ را بنویسد و انتهای کاغذهای نوشته شده نیز در لث‌های گیره محبوس می‌گردد تا به آخر نگارش صفحات. (لسان العرب؛ ص ۷۰/۲).

مِلْصَفَة: زیردستی.

شی‌ای از مقوایا هر چیز ضخیم که زیر کاغذ می‌گذارند تا بتوان روی آن کاغذ نوشت.

مِلْف: پوشه نخ‌دار.

پوشه‌ای است دارای نخ یا نواری که به وسیله آن جراید و غیره را در آن نگه می‌دارند.

مِلْقَاط و مِلْقَط: انبرک (= pair of trousers, tongs, pincers).

انبرک، ابزاری است که خرده بقایای تراشیده را از روی نوشته جمع می‌کند.

مِلْوَاق: ليقه گردانک (= stirrer).

آنچه ليقه را در داخل مرکب‌دان به حرکت در می‌آورد تا مرکب و ليقه خشک غیر قابل استفاده نگردد.

مِنْسَحَة: سر قلم پاک‌کن (= pen wiper).

تکه‌ای یشم یا حریر یا غیر این دو، از قماش نفیس، است دارای دو روی رنگین که مرکب نوک قلم را پس از نوشتن با آن پاک می‌کنند تا مرکب به روی نوک قلم خشک نشود و آن را خراب نکند و اغلب این قماش گرد و از وسط تا خورده است و بالنتیجه دو تکه می‌باشد و اندازه آن به قدر وسعت عرض قلمدان می‌باشد.

مِمْلَسَة: هموارکنک (= burnisher/ polisher).

ابزاری است برای صاف و هموار کردن کاغذ و چرم. آن را «مِصْقَلَة» و «مِشْطَب» نیز می‌گویند.

در حدیدالنقش آمده است.

مَمْمُومَة: آبگیرک، آب دوات‌کن.

وسیلتی است که از طریق آن آب به دوات می‌ریزند تا مرکب کمی رقیق شود و برای نوشتن به کار آید. جنس آن از مس یا حلزون یا امثال اینها می‌باشد. واژه‌ای است دیگر در معنای «مِسْقَاة».

مِنْشَاة: نشاسته‌دان.



این وسیله مقابل ریگدان است یعنی به جای ریگ در آن نشاسته می ریزند و مشتمل بر دو چیز است:  
 ۱. ظرف و جای نشاسته. این ظرف از حیث شکل و هیأت مثل ریگدان (= المرملة) و جای دوات است جز آنکه به روی دهان آن مثل ریگدان توری (= شباک) قرار ندارد و ماده چسبان [یعنی ماده‌ای که به وسیله آن می چسبانند و درین ظرف می ریزند (= لصاق)، چسب برحسب جنس این ظرف فرق می کند یعنی اگر این ظرف از مس باشد ماده چسبنده] برحسب مدت و مکث درین ظرف تغییر می کند، ولی اگر جنس آن از سرب (= رصاص/lead) باشد آن ماده تغییر نمی کند.

۲. ماده چسبان (= لصاق) این ماده یا نشاسته است که از گندم (= بر/wheat) می گیرند و یا کتیرا است. (کتیرا صمغ درختی است که «طرقاقیا»/astragalus tragacantha نام دارد و اگر به این ماده چسبان به جای آب گلاب یا کافور اضافه کنند مناسب تر است، زیرا بوی آن خوش می شود.  
 منشار: اره (= saw).

منقذ: درفش، سوراخ کن (= awl).

این وسیله خیلی شبیه «مخرز» است و برای سوراخ کردن (= to punch) کاغذ به کار می رود و آن برحسب نازکی یا ضخامت (= غلظ) کاغذ سوراخ شونده فرق نمی کند و از آنجا که باید سوراخ ورقه در تنگی و گشادای ابتدا و انتهای آن فرق نکند قسمت فوقانی و تحتانی این آلت پس از نوک در ضخامت مساوی است یعنی مثل پاره‌ای از درفش‌ها می باشد ولی نوک (= ذباب) آن باید بسیار ریز باشد تا سوراخ کردن به سرعت انجام پذیرد.  
 مهرق: کاغذ مهره کرده.

کاغذی که برای نوشتن به کار می رود (نه به جهت غیر نگارش) جمع آن «مهاری» می باشد.  
 میبر (= مئبر) (ار ۱۸۸): سوزن دان، جا سوزنی (= needle case).  
 نشر: پهن کرد، گسترده (= expanded).

پهن کرد شیء را در هوا تا خشک شود و برین معنی آمده است.

- پشتر علی خیط قنب رقیق فی الظل: برنخ کنف نازک در سایه می گستراند.

- آنشره علی قصبه فارسیه: به روی حریر فارسی پهن می کنم.

- تلقیها علی قصبه = تنشرها: یعنی آن را به روی حریر می گسترانی.

نصاب: مُشته (= burnisher).

آلتی است برای کوبیدن و پرداخت کردن.

يعمل من السندیان، و ذلك أن العاج والبقس اذا دُقَّ به على المعصرة تبسطت حوافیه و تكسرت.  
 (عم ۹۷)

این وسیله از چوب بلوط (= السندیان) ساخته می شود و عاج و چوب درخت بقس وقتی در گیره به وسیله این آلت کوبیده شوند قسمت های کناری آن پهن می شود و می شکنند.  
 نَفَطُ: ورم آمدگی، ورم کردگی (= bubble).

نَفَطُ بالتحريك: المَجْلُ، قد نَفَطت يده، فَرَحَت من العمل، و ما يصيبها بين الجلد و اللحم: نَفَطُ با حرکت «ن» و «ف»: به معنی تاول (= blister) است. مثلاً می گویند: تاول زد دست او. یعنی زخمی شد دست او. منظور ناراحتی است که بین پوست و گوشت پیدا می شود و در پوست برآمدگی و ورم حاصل می شود.

نَفَطُ (= ورم آمدگی، ورم کردگی) در کتاب پردازی و صحافی عبارت است از حباب های



(= فقاقیع / bubbles) هوا که بین آستر و کتاب پیدا می‌شود و موجب جدایی آنها از هم می‌گردد و می‌رساند که چسبندگی در آنجا واقع شده است و آن از عیب‌های صحافی است و علت آن ضعف سریش و ضعف گیره فشار (= مِکبَس / bookbinder's press) می‌باشد. پس آن را از گیره بیرون می‌آورند و مورد بررسی قرار می‌دهند و رفع عیب قسمت ورم کرده را می‌نمایند.  
نقش: نگار.

برای ایجاد نقش و نگار در کتاب ابتدا وسط کتاب را به واسطه گونیا مشخص می‌کنند و پس از معین شدن محل روی آن نقشی مربع یا مُسَدَس (= شش ضلعی) یا مُثَمَّن (= هشت ضلعی) یا دایره‌ای نقش می‌زنند. بعد در دامن (= اذن)، خانه‌ای (= تابوت، بیت) رسم می‌نمایند و جای آن منطبق است با وسط آن نقش یا دایره روی جلد. در درون کتاب نیز همین کار انجام می‌شود مثل آنچه در رویه انجام شد. پس از این اعمال مُهر آهنین ایجاد کننده نقش را روی آتش قرار می‌دهند تا داغ شود و وقتی که حرارت به حد بالا رسید این مُهر داغ را در آب پاک فرو می‌برند و سپس باقی گرمی آن را با قرار دادن آن در موم می‌گیرند و این عمل به مُهر نوعی رنگ سرمه‌ای می‌دهد که بر اثر آن نقش بسیار ملیح و براق می‌گردد. عمده عمل در کار نقش اندازی آن است که مُهر نقش دهنده به وجهی قرار گیرد که قسمتی از نقش به روی چرم خام افتاده و قسمتی از نقش نگرفته و در قسمتی دیگر سوختگی پیدا نشود و به وقت نقش زدن ورقه‌ای کاغذ در کتاب گذاشته می‌شود تا جلد برای نقش پذیری روی آن قرار گیرد. پس از نقش اندازی در اطراف نقش یک جدول (= fillet) و در کناره‌های جلد دو جدول در برابر نقش می‌کشند. (تی ۳۰)

نقش الكسوة: نقش و نگار پوشش و جلد کتاب است.  
نقش جلد کتاب، از طریق مُهر دنداندار (= pallet-like tool) به عمل می‌آید. (سج ۳۴۵)  
نقح: در آب قرار دادن پوست (خیس کردن پوست).  
هَرَس، يَهْرَس، هَرَسَاء: به شدت کوبیدن.  
يُهْرَسُ حَتَّى لَا يَبْقَى فِيهِ ثَخَنٌ: چنان کوبیده می‌شود تا ضخامت و کلفتی در آن باقی نماند.  
ورق: برگ.

لو عرضت عليهم عدلها في عدد الورق جلوداً، ثم كان فيها كل شعر بارد و كل حديث غث، لكانت أئمن و لكانوا إليها أسرع: اگر بر آنها عدلی از ورق پوست عرضه کنی و بعد به روی آن شعری خنک و حدیثی سبک‌نویسی، آنها به سرعت به طرف این عدل می‌آیند و آن گران‌قیمت‌تر می‌شود.  
لیس لدفاتر القطنی ائمان فی السوق = الورق القطنی: در بازار برای دفترهای پنبه‌ای یعنی دفاتر ساخته شده از کاغذ پنبه‌ای قیمتی نیست.

و ما علیک أن تکون کتبی کلها من الورق الصینی و من الکاغذ الخراسانی (جه ۲۵۲/۱): برای تواشکال و فرقی ندارد که همه کتاب‌های من از کاغذ چینی یا خراسانی باشد.  
یُس: خشکی.

من اوصاف الجلد و الرق: خشکی از اوصاف چرم و پوست است.  
لم یبق فيه شيء من الییس و العقد: تا چیزی در آن از خشکی و گره باقی نماند.